

نگرشی بر شورش شاه قلندر در عصر صفویه

دکتر جهانبخش ثواقب* محمد مهدی روشنفکر**

چکیده

محور بنیادین این پژوهش بر یافته‌هایی استوار است که از پاسخ به پرسش‌های زیر به دست آمده اند: ۱- شورش قلندر در اثر چه زمینه‌ها و عواملی پدید آمد و در پی چه اهدافی بود؟ ۲- ماهیت فکری و اجتماعی این شورش و فرآیند تحولات آن چگونه بوده است؟ ۳- سرنوشت این شورش چگونه رقم خورد و چرا؟ و ۴- چه پیامدهایی را در پی داشت؟

این شورش که در دوره زمامداری شاه محمد خدا بنده صفوی (۹۹۵-۹۸۵ ه. ق) در ولایت کوه گیلویه رخ داد و چندین سال مایه اشتغال دولت وی بود، با بهره جستن از زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی و بحران سیاسی گریبانگیر دولت صفویه و نیز برخی آموزه‌های مذهبی، توانست توده وسیعی از مردم تاجیک (غیر ترکمان) آن ناحیه را که از حاکمیت قزلباشان افشاری و از ستم‌پذیری و حاشیه‌نشینی در نظام اقتصادی موجود ناراضی بودند، به گرد خویش فراهم آورد و با وعده کشورستانی و جهانگیری و برپایی سلطتی دیگر، با دعوی اسماعیل میرزایی و برکشاندن هواخواهان به مناصب و مدارج عالی توأم با بهبودی وضعیت معیشتی، احساسات آنها را علیه دولت مرکزی و عاملان آن در منطقه بسیج نماید. با اینکه این شورش به نوبه خود به خیزش اجتماعی گسترده و مخاطره‌آمیزی تبدیل شد و از کانون ظهور خود فراتر رفت و مناطق همجوار را نیز در بر گرفت، لیکن سرانجام به دست دولتیان سرکوب شد و نتوانست تغییر بنیادینی در وضعیت موجود و حیات دولت صفوی پدید آورد.

در این مقاله، علل بروز شورش قلندر در کوه گیلویه و عوامل موقعیت ساز وی، ماهیت فکری و اجتماعی شورش و فرآیند تحولات آن، دلایل پیوستن مردم به قلندر و سرانجام عوامل ناکامی و پیامدهای شورش بررسی و تحلیل شده است. این پژوهش از نوع پژوهش تاریخی و به روش کتابخانه‌ای است و داده‌های تاریخی با استناد به منابع اصلی به شیوه فیش‌نگاری گردآوری شده است. سپس با ارزیابی و تجزیه و تحلیل اطلاعات گردآوری شده، به سازماندهی و استنتاج از آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی

صفویه، کوه گیلویه، افشارها، قلندر، اسماعیل میرزا، الوار، شورش

مقدمه

با روی کار آمدن محمد خدابنده (به سال ۹۸۵ ه. ق) که به سبب ویژگی‌های جسمی و شخصیتی و نیز به علت مشی حکومتی به عنوان شاهی سست عنصر و بی کفایت از او یاد می‌شود، بحران سیاسی دولت صفویه، که از اواخر مرگ شاه تهماسب اول رخ نموده و پادشاهی کوتاه مدت شاه اسماعیل دوم به آن دامن زده بود، تشدید شد. نزاع خونین قبایل قزلباش که پیش از این، با مرگ شاه اسماعیل اول، دولت صفویه را آسیب پذیر ساخته بود، با مرگ شاه تهماسب با دستاویز قرار دادن مسأله جانشینی و به انگیزه حمایت از شاهزادگان مورد نظر، به درون دربار و حرمسرای شاهی کشیده شد. نتیجه این دسته بندی‌ها و صف آرایی‌ها، دوره ای از کشمکش و ستیزه بین ایلات قزلباش بود که تا فایق آمدن شاه عباس بر این اوضاع همچنان ادامه داشت. بی کفایتی محمد خدابنده، جنگ داخلی، قرار گرفتن امور سلطنت در دست خیرالنساء بیگم مهد علیا، همسر شاه، بحران سیاسی موجود و آشفتگی اوضاع ایالات، موقعیت دولت صفویه را در وضعی آشکار قرار داد و فرصت لازم را برای حملات اوزبکان و عثمانیان به کشور از دو سوی فراهم نمود. پیامد این نابسامانی و ناامنی داخلی و اشغال کشور توسط همسایگان، بروز حرکت‌های مرکز گریز و شورش‌های مختلفی بود که در گوشه و کنار کشور پدید آمد و اوضاع را وخیم تر می‌کرد. در واقع، بحران ایالات و وقوع شورش‌های داخلی از پیامدهای زمامداری شاه محمد خدابنده در اداره کشور و از نشانه‌های ضعف دوره حاکمیت او به شمار می‌رود. از جمله شورش‌های این دوره که جای بررسی و تحلیل دارد، شورش شاه قلندر است که در ایام وقوع خود، دولت محمد خدابنده را مورد تهدید جدی قرار

داد. این شورش که حداقل پنج ساله نخست سلطنت این پادشاه را درگیر کرد، در ولایت کوه گیلویه و در میان الوار منطقه رخ داد و قدرت افشارهای حاکم بر کوه گیلویه را در کانون حملات خود قرار داد و آسیب‌های جدی به آن وارد کرد و ذوالقدرهای فارس را نیز تهدید نمود.

پیشینه تحقیق

درباره این شورش، گرچه در برخی از منابع اصلی صفویه که به خامه مورخان رسمی نگاشته شده، در ذکر حوادث ایام سلطنت محمد خدابنده، حکایت آن به صورت نقلی آمده است^۱، لیکن در تحقیقات جدید صفویه پژوهی در حد تتبع، به طور مستقل پژوهشی منسجم که مبتنی بر ریشه یابی، شناخت عوامل و پیامدهای این شورش باشد، انجام نشده است. هر چند باید از راجر سیوری یاد کرد که در مقاله خود با عنوان «برده ای بسیار مهم از تاریخ صفویان»، پس از نقل گزارش اسکندر بیک ترکمان از چهار اسماعیل دروغین، به تفسیری کوتاه درباره ظهور آنها پرداخته (صص ۳۶۳-۳۷۴) و نیز والتر هیئتس که در پایان کتاب **شاه اسماعیل دوم صفوی**، به اختصار با برداشت از **ریاض الفردوس** به ظهور قلندر مظفر در کوه گیلویه اشاره ای نموده است (صص ۱۴۹-۱۵۰). همانند موارد فوق، اشاره اجمالی فاروق سومر به قلندران، در اثر خود نیز بیان مختصر روایت اسکندر بیک ترکمان است (صص ۱۵۹-۱۶۱).

از پژوهشگران ایرانی، احمد کسروی در بررسی تاریخ خوزستان، از آنجا که قضیه اسماعیل میرزای دروغین در کوه گیلویه به خوزستان نیز کشیده شد و حتی او سفری به خوزستان نمود و در شوشتر و دزفول نشیمن گرفت و با حاکم مشعشی هویزه ارتباط برقرار

امرای قزلباش را همراه با قبیله یا بخشی از پیروان قبیله ای خود به سمت حاکم یا والی به ایالات می فرستادند تا از جانب حکومت مرکزی و اعمال قدرت، آن نواحی را اداره نمایند. هر ایل در سرزمینی که به تیول می گرفت، رشته اختیار آنجا را از هر نظر در دست می گرفت. این حکام در نواحی تحت حکومت خود از اختیار سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی قضایی برخوردار بوده و طبیعی است که برای اعمال فشار و ستم و تحمیل مالیاتهای سنگین بر مردم، بویژه عناصر غیر ترکمان دستشان باز بود. این اجحافها هنگامی که دولت مرکزی در ضعف و سستی قرار داشت و نزاع داخلی و جدال قبایل ترکمانی تشدید می شد و ناامنی و هرج و مرج، ایالات را در بر می گرفت، افزونتر می شد.

در دوره مورد بررسی، حکومت ایالت کوه گیلویه در دست افشارها بود که سالیانی دراز این حکمرانی را در اختیار داشتند. در تاریخ قزلباشان آمده است که افشارها از قدیم در ایران بوده اند و بعضی از شام آمده اند. در زمان اتابک محمد جهان پهلوان بن ایلدگز، شومله [شمله ← کسروی: ۲۴/ص ۶۲] افشار والی خوزستان بوده و با وی نزاع می کرده و در سنه ۵۹۰ هـ. ق. در گذشته است. در زمان اوزون حسن و سایر سلاطین آق قویونلو، منصور بیک افشار، والی کوه گیلویه بوده و قاسم بیک پرناک را شکست داده است. در دولت صفویه تا زمان شاه محمد خدابنده نیز شاهرخ خان، الوند خان، محمودخان، رستم خان، خلیل خان و اسکندر خان حکومت کوه گیلویه را در اختیار داشته اند^۲ (۶/صص ۵۱ و ۵۶؛ ۸/ص ۱۴۰؛ ۹/ص ۴۲۵).

کسروی، ورود ایل افشار را به ایران از زمان سلجوقیان دانسته، گوید: در اوایل سده ششم هجری در خوزستان حضور داشته اند. در زمان صفویان نیز ایشان

کرد، تنها به نقل داستان این قلندر از روی عالم آرای عباسی اکتفا نموده است (۲۴/صص ۵۸-۵۶). شفیع کدکنی نیز در پژوهشی تفصیلی با عنوان **قلندریه در تاریخ**، برای شاهد مثال از پیوند قلندریه با قدرت سیاسی، از سه جنبش که از سوی قلندریه پس از مرگ شاه اسماعیل دوم صفوی در تاریخ ثبت شده، یاد می کند و گزارش افوشته ای نظنزی را بدون تحلیل و تفسیر خاصی ذکر کرده است (۲۲/صص ۹۴-۹۶). بر همین سیاق، پارسا دوست در اثر خود درباره محمد خدابنده (۴/صص ۴۹-۵۱)، و نوایی در بررسی تاریخ تحولات ایران در دوره صفویه در مبحث محمد خدا بنده (۳۰/صص ۱۵۲-۱۵۴)، هر کدام، حکایت شورش قلندران عصر وی را بر اساس گزارشهای اسکندر بیگ ترکمان و افوشته ای نظنزی در دو صفحه بدون تحلیل خاصی آورده اند. محمدعلی سلطانی نیز در بررسی قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق، همان مطالب افوشته ای را درباره قیام شاه قلندر ذکر کرده؛ با این تفاوت که این قیام و دیگر قیامهای قلندران را در سیر تاریخی و تداوم نهضت علویان زاگرس (اهل حق) مطرح کرده است (۱۷/صص ۶۶-۶۹).

بدین ترتیب، مقاله حاضر را می توان پژوهشی مستقل و تحلیلی درباره این شورش محسوب کرد که با هدف تبیین و تحلیل عوامل، انگیزه ها و اهداف شورش و بررسی پیامدهای آن در تحولات عصر شاه محمد خدابنده سامان یافته است.

حکومت افشاریه در کوه گیلویه

چنانکه می دانیم، صفویان در چارچوب تشکیلات و نظام ایالات و ولایات خود، و به سبب اینکه بنیاد پادشاهی آنان را ایلهای ترک نهاده بودند، بعضی از

در خوزستان و کوه گیلویه اختیاردار امور بوده اند (۲۴/ص ۵۶ و ۶۲).

اصولاً ایل افشار یکی از ایلات تشکیل دهنده سپاهانی است که اقتدار شاه اسماعیل اول صفوی (سلطنت ۹۳۰-۹۰۷ ه. ق.) را در ایران استوار کردند و یکی از سی و دومین قبیله اشرافی دارای امتیازات ویژه (۳/ص ۶۷) و نیز از ایلات عمده و معتبر قزلباش در دوره صفوی بوده است. سران و امیران طایفه های افشار در جنگ‌های پادشاهان صفوی با عثمانی ها و اوزبک ها نقش مهمی داشتند.^۳

در سال ۹۴۶ ه. ق. برای شوشتر و از سال ۹۴۸ ه. ق. برای دزفول حکامی از ایل افشار تعیین گردید. مقارن اواخر دوره شاه تهماسب اول، دورق (فلاحیه بعدی) نیز در تصرف افشارهای کوه گیلویه بود تا این که والی هویزه این ناحیه را به تصرف در آورد (۸/ص ۹۵۱)، لیکن سرانجام امامقلی خان دورق را از والی هویزه گرفت و دست ولایت هویزه کوتاه شد (۸/صص ۹۵۱-۹۵۲). کوه گیلویه حداکثر از اوایل دوره شاه تهماسب اول (۹۳۰ ه. ق.) تا ۱۰۰۴-۵ ه. ق. و کرمان از همین اوقات تا سال ۱۰۰۰ ه. ق. در دست حکام افشار بود (۱۴/ص ۴۷؛ ۱۸/صص ۱۲۱-۱۲۳). در گروه سوارانی که در ۹۳۶ ه. ق. به سپاه شاه تهماسب اول، برای جنگ با عبید الله خان اوزبک، پیوسته بودند، سه هزار سوار دلاور از ایل افشار کوه گیلویه و شولستان فارس به سرکردگی الوند سلطان، حاکم آن ناحیه شرکت داشتند (۱، ۱۲/ص ۲۰۰).^۴ در ۹۴۰ ه. ق. نیز الوند سلطان افشار همراه با هزار سوار از افشارهای کوه گیلویه به اردوی شاه تهماسب در دزفول پیوستند و به سوی تبریز رفتند (۱۱/ص ۳۹۳). با این حال در سال ۹۴۱ ه. ق. شاه تهماسب دستور به قتل الوند خان افشار، به بهانه تمرد و عصیان مکرر او داد و الکا و

قشون او را به محمدی بیگ، فرزند حسن سلطان، پسر زاده افشار منصور تفویض نمود (۱، ۱۲/ص ۲۵۴). در سال ۹۶۵ ه. ق. نیز قاسم بیگ و دورغوت اغلی افشار و رستم خان افشار، حاکم کوه گیلویه و دیگر امرا با یکدیگر ملحق گشته، در سپاه شاه تهماسب به سوی استر آباد برای درگیری با ترکمانان رفتند. در این کارزار، از قضا رستم خان در اثر اصابت تیری کشته شد (۱، ۱۲/صص ۳۹۳ و ۳۹۵).

در سال ۹۸۵ ه. ق. حاکم افشار کوه گیلویه توسط شاه محمد خدابنده در شغل خود تحکیم و تأیید شد و حکومت چخور سعد و ایروان هم به خلیل خان افشار داده شد و از جانب شاه به "پدر" موسوم شد و از آن پس با این نام مورد خطاب قرار می گرفت (۱۲، ۲/ص ۶۶۴). خلیل خان از امرای بزرگ افشار و حاکم کوه گیلویه صاحب ده هزار خانه افشار بود (۸/ص ۱۴۰) و به تعبیر قاضی احمد قمی، او «اباً عن جد، حاکم و تیولدار آن ولایات» بوده است (۲، ۱۲/ص ۷۰۷). در ایام سلطنت محمد خدابنده، بر اثر درگیری های قزلباش و دسته بندی های «محمدی» و «عباسی» ایلات، افشار کوه گیلویه نیز به دسته های مختلف تقسیم شده و هر یک امیری اختیار کرده بودند؛ همچنان که طایفه ذوالقدر فارس در این زمان با حاکم خود به ستیزه پرداخته و خودسرانه و بدون رضایت وی به دخالت در امور می پرداختند (۸/ص ۳۵۵؛ ۳۱/صص ۸۱۴ و ۸۱۶؛ ۱۳/ص ۴۱۱).

جمع بندی مورخان از اوضاع ایالات دوره محمد خدابنده چنین است که «مجملاً احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوه گیلویه و خوزستان از انتظام افتاده، احوال رعیت به جهت استیلاء سپاهیان بی عاقبت مختل گشت و سپاهیان چون گله بی شبان بی سامان گردید» (۸/ص ۳۵۶؛ ۳۱/ص ۸۱۸) و در

از خشم حکومت بر آنان، در بی توجهی این واقعه نگاران به شخصیت واقعی قلندر بی تأثیر نبوده است. مجعول و مجهول الهویه ماندن شخصیت اصلی شورش که در میان شورشهای این دوره از عمر طولانی برخوردار بود و تلاشهای نظامی حکومت برای سرکوب آن در چندین مرحله ناکام ماند، هم از شخصیت سازی آرمانی در سطح عمومی جامعه جلوگیری می کرد و هم او را در زمره اراذل و اوباش و افراد بی سروپا قرار می داد که منکوب ساختن آن در انظار عامه، توجیه پذیرتر گردد.

مورخان رسمی، غالباً با عباراتی مشابه از قلندر یاد کرده اند. اسکندر بیگ ترکمان او را «شخص قلندری که به اسماعیل میرزا فی الجمله شباهتی داشت، به طریق اسماعیل میرزا دو دندان بیش نداشت» (۸/ص ۲۷۲) معرفی کرده است. واله اصفهانی به همین سیاق نوشته است: «قلندری بی سروپا که فی الجمله شباهتی به اسماعیل میرزا داشت، از در دعوی پادشاهی درآمده، قدم از حدود درویشی خود بیرون گذاشت و چون دو دندان پیش از اسماعیل میرزا افتاده بود او نیز دو دندان پیش خود را کنده، دعوی اسماعیل میرزا بودن را به گواهی آن دو شاهد زور، ثابت پنداشت» (۳۱/ص ۶۳۹). قاضی احمد قمی او را «قلندری به شکل و هیأت شاه اسماعیل ثانی» (۱۲/صص ۷۰۷ و ۷۱۴) معرفی می کند. استرآبادی نیز با نقل همین سخنان همه جا از او به «قلندر پسر» یاد می کند (۱۰/صص ۱۱۶-۱۱۸). دیگر منابع نیز با همین عبارات از او یاد کرده اند.^۷ تنها ولی قلی شاملو اشاره ای به این نکته دارد که شاه قلندر در حین سیاحت به قلعه قهقهه درآمده، چند روزی به خدمت شاه اسماعیل ثانی می رسد، در آن جا با شیوه گفتار و کردار او آشنا شده، همانند او عمل می نمود. افزون بر این، می گوید که در علوم غریبه نیز زبردستی تمام داشت و از حکمت های

ایالات هر سری را سودای خودسری بر سرافتاد و هر کدام هر ولایتی که توانستند به ضبط خود در می آوردند (همان مأخذ).

بنابراین، شورش شاه قلندر در چنین وضعیتی از حیات سیاسی دولت صفویه رخ داد و صف آراییی نیروهای درگیر، که در یک سو هواخواهان و حامیان قلندر- عمدتاً تاجیک ها- و در سوی دیگر افشارها و سپاهان اعزامی پادشاه صفوی و سرانجام ذوالقدرها، طوایف قزلباش بودند، فصلی از تاریخ صفویه را رقم زده است.

شخصیت طراح شورش

هویت واقعی شخصیت اصلی این شورش در پرده ابهام قرار دارد، زیرا گزارشهای مورخان، به پرسشهای عمده ای که درباره او مطرح می شوند، پاسخ درخور نمی دهند. به راستی، قلندر که بود؟ از کدام قوم و طایفه بوده؟ به چه منطقه ای تعلق داشته؟ پیشینه او چگونه بوده؟، آگاهی و دانش او در چه سطحی بوده؟، و از کدام پایگاه طبقاتی و اجتماعی برخوردار بوده، و از این قبیل پرسشها.

منابع عصر صفوی به عمد یا از روی غفلت در این باره سکوت کرده و یا با بی تفاوتی از کنار آن گذشته اند. از این رو، عدم آگاهی از هویت و شخصیت واقعی قلندر، تحلیل این واقعه را با مشکل رو به رو می سازد. بی شک، تحت تأثیر فضای فکری و ذهنی حاکم بر جامعه آن روز که هیچ نغمه مخالفی را علیه «سلسله علیه» (۸/ص ۷) و دولت «ابدبنیان»، «ابدپیوند» و «ابدملت» (۶/ص ۵۱؛ ۸/ص ۲۱۹؛ ۳۱/ص ۵۸۶؛ ۲۱/ص ۱۰۴؛ ۳۲/ص ۲۳) و پادشاهانی که «السلطان ظل الله، المؤید من عندالله» (۱۰/ص ۱۳) بودند، بر نمی تابد، و هواخواهی بیشتر مورخان از حکومت صفویه و یا ترس

عملی برخوردار بود (۲۱/ص ۱۰۹). بیش از این، مطلب در خوری که بیانگر هویت واقعی قلندر باشد، از این گزارشها به دست نمی آید.

این سؤال همچنان برجاست که چگونه شورشی با آن گستردگی که حکومت صفوی را به مخاطره جدی کشانید و شخصیت اصلی آن «به آیین سلاطین جلوس نمود» و «ارباب مناصب تعیین» می فرمود (۱۳/ص ۴۱۵) و خطبه به نام خود می خواند و سکه نیز به نام خویش ضرب می کرد (۱۲/ص ۷۲۲)، با آوردن عباراتی کلی، مجهول و مجعول و ابهام برانگیز، از او گذشته اند. می دانیم که قلندر نفوذ چشمگیری در میان مردم کوه گیلویه و مناطق همجوار پیدا کرد. با توجه به این که قلندر در ابتدا از دو عامل ثروت و قدرت (نظامی) - که معمولاً موجب گردآمدن مردم در خدمت یک شخصیت هستند - بهره ای نداشت، بی گمان این نفوذ را باید مرهون شخصیت خود او دانست که یک «قلندر» بود و ذهنیتی که توده نسبت به چنین شخصیتی می توانست داشته باشد. اگر تزویر و شیبادی قلندر را در فراهم آمدن مردم به گرد او دخیل بدانیم، باز به دانش، کردانی و هنر بایسته نیاز بود که از یک قلندر ساده مجهول الهویه آن گونه که گزارشگران عصر صفوی روایت کرده اند، برنی آمد. برانگیختن مردم و ایجاد شورشی گسترده، فراهم آوردن مردم بسیار به گرد خود که با دلیری بارها با سپاهیان اعزامی حکومت مرکزی به نبرد پرداختند، حکمرانی بر منطقه وسیع کوه گیلویه و مناطقی از ایالات همجوار، نشان دهنده آگاهی های لازم قلندر از اوضاع و شرایط موجود، برخوردار بودن از توان مدیریت قلمرو و سررشته در امور نظامی است؛ جنبه‌هایی که مورخان صفوی سعی کرده اند برجسته نشود.

آیین قلندری

در این که «قلندر» و «قلندری» به چه معنا و مفهوم است، شاید در این مقاله نیاز به بحث مفصل نباشد.

واله اصفهانی، در گزارش خود، قلندری و درویشی را در یک ردیف آورده است: «قلندری بی سر و پا ... قدم از حدود درویشی خود بیرون گذاشت» (۳۱/ص ۶۳۹). راجر سیوری، از صوفیه پژوهان، قلندران را درویش های دوره گردی می داند که با هیچ «سلسله» یا فرقه صوفیانه ای پیوند نداشتند، زعامت هیچ شیخی را به جا نمی آوردند، و خود را بسته هیچ الگوی رفتاری متداولی نمی دانستند (۲۰/ص ۳۷۴).

شفیعی کدکنی در پژوهشی تفصیلی درباره آیین قلندریه، برخلاف سایر پژوهشگران که قلندر را شخص فرض کرده اند، این اصطلاح را اسم مکان دانسته مانند مسجد، میخانه یا مدرسه که افراد منسوب به آن مکان را «قلندری» می گفته اند، لیکن به مرور تغییراتی در کاربرد این کلمه رخ داده است (تفصیل آن در ۲۲/صص ۳۸-۴۹).

کدکنی بین آیین ملامتیه از جریانهای تصوف و جریان قلندری پیوند برقرار می کند و بر این دیدگاه است که از درون مذهب ملامت، جریان قلندری و شاخه های عجیب و غریب اش سرچشمه گرفته است (همان/ص ۲۸). به زعم وی، جنبش ملامتیه در شکل ملامتی و بعد در صورت آیین قلندر - اگر چه با انحرافی اصولی از مبانی بنیادگذاران آن - تا عصر صفوی و شاید هم پس از آن ادامه یافت و اگر تنها به عنوان و نام قلندر اکتفا شود، می توان گفت که تا قرن اخیر در شبه قاره هند همچنان زنده و فعال بوده است (همان/ص ۲۹). این نویسنده، «آیین قلندری» و «راه ملامت» را دو روی یک سکه می داند که چه در دوره شکوفایی و تعالی آنها و چه در مراحل پایانی و عهد زوال و ابتدال چیزی به نام «قلندری»، تفکیک این دو جریان، کاری است دشوار و محال. در واقع، وی بر این نکته تأکید ورزیده است که در کنار نظریه ملامت چیزی در اعماق جامعه وجود داشته است که بعدها نام

نیایش شاه قلندر- موضوع این پژوهش - به گونه ای ارتباط عقاید او را با آیین های باستانی ایران و شاید هم مهرپرستی خبر می دهد؛ آنجا که می گوید: «هر صبح قلندر مواجهه مطلع آفتاب جهان تاب ایستاده، به طریق عبده شمس، عاشق وار ادعیه می خواند» (۱۳/ص ۴۱۹). او حتی غروب بخت و اقبال خویش را از طلوع غیر معمول خورشید که «مانند طشت مس سرخی طلوع نمود» پی برد و از مشاهده این حالت، مضطرب و سراسیمه گشت و گفت غروب آفتاب دولتش نزدیک شده است (ر.ک: همان/صص ۴۱۹ و ۴۲۰).

قلندریه، آیینی بدور از قدرت سیاسی نبوده است. کدکنی معتقد است که در عمق اندیشه این گروه، در بعضی از ادوار تاریخی و در مناطقی از جغرافیای ایران، کوشش برای رسیدن به قدرت گاه قابل رؤیت است. او شواهد این فعالیت های قلندریه را در حرکت های سیاسی نظامی در عصر صفویه، پس از مرگ اسماعیل دوم، ذکر می کند که در منابع عصر صفوی تحت عنوان خروج قلندران از آنها یاد شده است (ر.ک: ۲۲/صص ۹۴ - ۹۶).

درباره قلمرو جغرافیایی حضور قلندریه، نخستین اسناد و اشارات حاکی است که قلندریه از تصوف خراسانی آغاز شده، با مهاجرت حیدریان (پیروان قطب الدین حیدر زاوگی خراسانی) به آسیای صغیر و عراق و سپس شام و آنگاه مصر و شمال آفریقا، شاخه های قلندریان حیدری در بخش عظیمی از جهان اسلام پراکنده می شوند. رشد دیگر این جریان به سوی شرق و گسترش در هند و ماوراء النهر و ترکستان بوده است (همان/ص ۱۹۰). نواحی غربی ایران، بویژه آذربایجان و کردستان، از جایگاه های عمده حضور قلندریه بوده اند.

بن مایه ها و فرآیند تحولات اندیشه ای قلندر

شاه قلندر از گمنامی پیش از خروج (منابع اطلاعاتی درباره او به دست نمی دهند) تا دستیابی به «اساس

«قلندری» به خود گرفته و شکوفایی خود را مدیون همین آمیزش با نظریه ملامت است (همان/صص ۳۲ و ۳۳).

کدکنی پس از بررسی آیین قلندریه در تاریخ و تحولات آن، به این نکته اشاره دارد که در بنیاد اندیشه قلندریان عهد نخستین، هسته هایی از مطالبات سیاسی و اجتماعی وجود داشته است که تمام اسناد، حتی بعضی از حرکت های ایشان در عصر صفوی، آن را تأیید می کند. از این رو، بعضی از نوشته های ناصواب مورخان رسمی را درباره قلندریان، دروغ محض یا آمیخته به دروغ می داند (همان/ص ۹۲).

قلندریه در طول تاریخ با دو چشم انداز کاملاً متضاد، همواره، نگرسته شده اند: یکی از دید «اصحاب ملامت» و دیگری از چشم انداز «هواداران اباحه و بی قیدی». چشم انداز نخست تا قلمرو عالی ترین مراحل ارتباط انسان با خدا ایشان را به اوج می برد، در پایگاهی که جز گروه بسیار اندکی از اولیاء الله هرگز نتوانسته اند از آن برخوردار باشند، و دیدگاه دوم تا مرز پست ترین شهوترانان شکمباره و لگرد روزگار، ایشان را فرود می آورد؛ در حد مردمی که هیچ اصلی از اصول اخلاقی و اجتماعی و دینی را هرگز نپذیرفته اند (همان/ص ۵۱).

بن مایه های ایدئولوژیک آیین قلندری در حرکت تاریخی و دراز آهنگ خود از آیین های ایران باستان، تعالیم مزدکی، خرمیگری، تصوف و تشیع متأثر شده و به اقتضای زمان، هر از گاه به رنگ یکی از این آیین ها جلوه بارزی داشته است. وجود برخی آموزه های دینی مرتبط با ادیان ایرانی قبل از اسلام، بویژه آیین زرتشت و مزدکی و خرم دینی در آیین قلندری، نشانه آن است که آیین ایرانی گرای اسرار آمیزی است که توانسته در دوره های تاریخی به حیات خود ادامه دهد.

سخن صاحب ریاض الفردوس درباره مراسم

پادشاهانه و بساط خسروانه» و ظهور در کسوت قلندری و پیشوایی یک خیزش اجتماعی، مرحله‌ای را پشت سر گذاشت که در آن به تطور اندیشه‌ای و مبانی اعتقادی مورد نظر خویش دست یافته و این مبانی ایدئولوژیک را در خدمت آرمانهای مذهبی و اجتماعی - اقتصادی به کار گرفت. بی شک، دست یازیدن به یک خیزش اجتماعی که چشم به قدرت داشت و در صدد تصاحب حاکمیت در منطقه شورش و نواحی همجوار بود و حتی قصد تسخیر قلمرو عثمانی را در سر می‌پرورانید، لازمه اش دارا بودن ماهیت فکری و پشتوانه‌ای از مبانی نظری بود که با اصول مهمی که در ذهنیت توده جایگاه ویژه‌ای داشتند، همسو باشد. ظهور در کسوت قلندری، توانایی در خطابه و جذب توده به افکار و عقاید باطنی خویش، قرار گرفتن در یکی از کانونهای لرنشین و طوایف غیر قزلباش، بیان وعده‌ها و بشارتهایی که اوج آمال و انتظار مردم بینواست و نیز ادعای شگفت اسماعیل دوم بودن و نجات از مرگ، به گونه‌ای طرح زنده بودن مرشد کامل و غصبی بودن سلطنت محمد خدا بنده، همسویی و پیوند لازم را بین قلندر و توده برقرار می‌کرد.

از این رو، وی از این تمهیدات غافل نبوده است. بنابراین، او دوره‌ای از مرحله غیبت و سیر و سلوک را پشت سر گذاشته که در آن دوره با سیر و سیاحت در سرزمینهای مختلف (سیرآفاقی) و همراه شدن با افراد گوناگون، ضمن سلوک فردی (سیرانفسی) به کسب علوم و معارف پرداخته و اندوخته‌ای از علوم ظاهری و باطنی برای خود فراهم آورده است. در این سفرها او با میراث جنبشها و جریانهای فکری - اجتماعی پیش از خود آشنایی پیدا کرده است. این دوره «غیبت و فرار» (۸ / ۲۷۲) یا به تعبیری «مرتب خفا» (همان/ص ۲۷۳) مرحله‌ای بوده است که قلندر در کنار شناخت ظاهری

و آگاهی از علوم غریبه، به نوعی شناخت شهودی و باطنی نیز دست یافته است و کرامات ظاهری که بروز می‌داده، جلوه‌ای از قدرت روحی بوده که در کسب معرفت درونی به آن رسیده بوده است.

دوره دوم، دوره رجعت و ظهور است که با تصمیم وی مبنی بر بازگشت و حضور میان مردم آغاز می‌شود، لیکن در لباس قلندر و سالک طریقی از معنویت که به نوعی معرفت درونی دست یافته و با انتساب به سلطانی دادگر (اسماعیل دوم که سیاستی خلاف اسلاف پیش گرفته بود و از همین رو، مخالفان به قتل او کمر بسته بودند و او موفق به فرار شده بود) قادر است آرمان توده‌ها را که رهایی از ظلم و ستم موجود است، تحقق بخشد. در این مرحله، که دوره گردآوری نیرو و هواخواه (مرید) است، فعالیت او که اینک در نقش یک منجی ظاهر شده، از حالت کمون و خفای دوره غیبت، آشکارا گشته و وظیفه راهبری دیگران را بر عهده می‌گیرد: «چون وقت ظهور آمد و خاطر از کید اعدای و مکر اضداد فی الجمله جمع شد، خود را ظاهر ساختم و انشاءالله تعالی از بقیه اعداء انتقام» می‌کشم (همان/ص ۲۷۲). او با رفتار عجیب خود و وعده‌ها و نویدها توانست مردم ساده را مسحور کلام و شخصیت رازگونه خویش گرداند؛ مردمی که در باور خود امید نوعی «معجزه» از قلندر داشتند. اگر چه مورخ صفویه سخنان تحرک آفرین او را «ترهات» و تراوشات خیالات بنگ و جنون می‌پندارد، اما تأکید او بر این که این سخنان را «عقلا و ریش سفیدان الوار به جای حریر و پرنیان به متاع جان خریدار شدند» (۳۱/ص ۶۴۰) نشان از سخنوری و توانایی قلندر در برانگیختگی مردم منطقه دانسته است. قلندر آن گاه با جمع آوری نذورات و هدایای هواخواهان و مشتاقان دیدار او، هم موقعیت معنوی

او را بر آن داشت تا نزد پیروان ساده و مردم زیر ستم، خود را مبشر تسخیر کل مناطق آن روز(ایران، روم و توران) جلوه دهد. او در میان مردم از تصرف سرزمین روم(عثمانی) به کمک هواخواهانش در آن سرزمین سخن گفت و آنان را به وعدهٔ موقعیت تازه از ثروت و مناصب درخور، دلگرم ساخت. «با هواخواهان صادق و یکجہتان موافق که در اطراف و جوانب ممالک روم اند، عزیمت تسخیر ملک روم خواهم کرد و چنین و چنان خواهم نمود... و همه کس را وعده های جمیل داده به ایالت و دارایی یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد می کرد» (۸/ص ۲۷۲).

او با این زمینه سازی ذهنی و سپس تشکیل نیروی نظامی از الوار، این مفاهیم ذهنی و بعضاً ایدئولوژیک را در خدمت خیزشی اجتماعی به کار گرفت تا بتواند پایگاهی برای استقرار خویش بیابد. وعده و وعیدهای او به نوعی حس آرمانگرایی را در مردم تقویت می کرد و افقی را برای خروج از مشکلاتی که گریبانگیر آنان بوده، در ذهنشان باز می کرد. او در این دوره آماده سازی نیروها که در هاله ای از مفاهیم مبهم مذهبی پیچیده شده بود، زمینه سازی برای ورود به خیزش اجتماعی را فراهم می نمود.

علاوه بر اتکاء به پشتوانهٔ مردمی که در مرحلهٔ جذب نیرو فراهم آورده بود و پشتوانهٔ اقتصادی حاصل از هدایا و پیشکش های مردم، آشفتگی اوضاع سیاسی زمان شاه محمد خدابنده، درگیری طوایف قزلباش با یکدیگر و رقابت عنصر ترک و تاجیک (به رهبری سلمان میرزا وزیر و مهد علیا) در دربار صفوی و اشغال کشور توسط همسایگان(عثمانی و اوزبکان) در نظر قلندر، از جمله قراین مناسب بودن زمان شورش پنداشته شد. اشتیاق و هیجانان مردمی که به او پیوسته بودند و وضعیت متزلزل افشارها در کوه گیلویه، در

کسب کرد و هم دارای پشتوانهٔ اقتصادی مهمی گردید که از طریق آن، مردم تهیدست را به گرد بساط قدرت طلبی خویش جمع کرد. راز آلودگی و مکتوم نگه داشتن اهداف، شخصیت واقعی، نوید دهی و آرمان سازی در این مرحله، موجب شد که از یک سو بر تعداد یاران او افزوده گردد و از سوی دیگر، حس براندازی قدرت افشارها در میان الوار کوه گیلویه تقویت گردد. او از همین نیروها، لشکری تهیه دید تا با پشتوانهٔ نظامی بتواند در تحقق مقاصد خویش بکوشد. در نتیجه، قلندر در سرگرمی دولت مرکزی به مشکلات فراروی و ضعف و سستی پادشاه، با فراغ خاطر بیشتری، مقاصد خویش را تعقیب کرد.

سرانجام در مرحلهٔ نهایی، قلندر با رودررو قرار دادن قبایل و طوایف منطقه که تاجیک بودند، در برابر نیروهای حاکم که قزلباش(ترک) بودند، وارد مرحلهٔ مبارزه گردید. در این مرحله، حس رقابت هواخواهان را به قصد دفاع از مرشد کاملی که مخالفان علیه او توطئه کرده و بر جایگاه وی غاصبانه دست یافته اند، به انگیزهٔ مذهبی تبدیل کرد و تاجیکان در صف حمایت از قلندر یا اسماعیل دروغین(شاهزاده صفوی) در برابر قزلباشان که هواخواه محمد خدابنده(شاهزاده دیگر صفوی) بودند، قرار گرفتند و مبارزه و کشمکش قلندر با حکومت آغاز شد.

بدین ترتیب، قلندر از آموزه های «غیبت و ظهور» و منجی گری و عدالت گرایی و شورش علیه ظلم و غصب مقام معنوی مرشد کاملی، به عنوان اصول بنیادین حرکت خویش بهره جست تا بتواند توجه مردم ساده را به خود به مثابه نوید دهندهٔ «عدالت» جلب نماید.

ناپیدا شدن از انظار(غیبت)، و آن گاه بازگشت دوباره(رجعت و ظهور)، پس از مدتی سیر و سیاحت،

اقدام وی به شورش و دستیابی به قدرت در منطقه مؤثر بوده است. پیروزی‌های اولیه، در گرویدن مردم و تقویت باورها به او و نیز ظهور قلندر در چهره یک سلطان تأثیر گذاشت، اما دولت مرکزی را برای چاره‌جویی و دفع خطر شورش به تکاپو واداشت.

بن مایه‌های تأثیرگذار

این که کدام زمینه فکری - عقیدتی بر بن مایه‌های ایدئولوژیک قلندر تأثیرگذار بوده؛ به گونه‌ای که بتوان بین ماهیت فکری و اجتماعی شورش قلندر با آن آموزه‌ها پیوند برقرار کرد، به علت سکوت منابع رسمی و در اختیار نداشتن داده‌های تاریخی، به طور قطع نمی‌توان اظهار نظر کرد. تنها بر پایه احتمالات و برخی همسانیه‌های عقیدتی و عملی و فرآینی این چنین شاید بتوان نوعی پیوند احتیاط آمیز بین قلندر و نقطویان برقرار کرد و یکی از کانونهای الهام بخش این شورش را در جنبش نقطویان جستجو کرد.

همان گونه که می‌دانیم، نهضت نقطویان یکی از نهضت‌های سیاسی و مذهبی در تاریخ ایران است که به دنبال نهضت حروفیان و متأثر از آن آغاز شد و در سده‌های نهم و دهم هجری قمری توانست پیروان بسیاری در سراسر ایران، هندوستان و آسیای صغیر پیدا کند. محمود پسیخانی، بنیانگذار این طریقت در زمان سلطه امیر تیمور گورکان با عنوان قرارداد مذهب نقطویان علیه نظام حاکم قیام نمود. عقاید جدید محمود بتدریج در حرکت‌های مذهبی و سیاسی دوران، تأثیر بسزایی گذاشت و بزودی محمود توانست با چنین عقایدی در سراسر ایران پیروانی بیابد، بویژه که نوعی اشتراک در مالکیت را به رسمیت شناخته بود (ر.ک: ۲۵/ص ۶۴؛ ۲۸/ص ۹۵-۹۶ و ۲۹/ص ۲۴۵-۲۴۹).

در واقع، می‌توان گفت نقطویان ناراضیان از اوضاع حاکم بر زمان خویش بودند و با عنوان کردن چنین مطالبی با انشعاب در باورها و اعتقادات، راه جدیدی را برای مبارزه باز می‌کردند. بعد از کشته شدن محمود پسیخانی بیشتر رهبران و پیروان نقطویان به هندوستان فرار کردند. از این تاریخ به بعد، از نقطویان اثر آشکاری در ایران نیست و فعالیت آنها بیشتر سری و نهانی بوده است؛ تا اینکه در عصر صفویه مجدداً نقطویان به فعالیت پرداختند و به عنوان یکی از نهضت‌های مهم این عصر محسوب شده‌اند. نقطویان در آغاز حکومت شاه تهماسب بار دیگر در عرصه مبارزه‌های اجتماعی ظاهر شدند و تبلیغات و تعلیمات و مبارزات خود را تا اواخر حکومت شاه عباس اول ادامه دادند. یکی از ویژگی‌های جنبش نقطویان این بود که بیشتر جنبه مردمی داشت و در میان روستاییان و توده مردم پایگاه گسترده داشته و پیروان زیادی برای خود جمع کرده بود. از این رو شورش‌های مختلفی در طول دوره صفویه از طرف هواداران نقطویان در روستاها صورت گرفت. در گزارش‌های مورخان صفویه، فهرستی از مراکزی که پیروان و خواهان نقطوی در آنها حضور داشته و یا دست به شورش زده‌اند، آمده است (۸/صص ۴۷۳-۴۷۶؛ ۱/ص ۵۱۵).

به عقیده «امرتی»، نهضت نقطویان پس از مرگ شاه تهماسب سخنگوی دو عنصر شد: از یک طرف، یک جریان ضد شیعی که پایه تئوریک آن مرکب از انکار وجود هر نوع واسطه ضروری در ارتباط با مسائل الهی بود، چه واسطه‌ای به نام ولی - امام و چه مجتهدان دوازده امامی که به نیابت امام عمل می‌کردند، از طرف دیگر، عنصر ناراضی توده مردم که آمادگی سازماندهی هر نوع نارضایتی را داشت (۵/ص ۳۲۵). در

کشتند (۱/صص ۵۲۱-۵۲۳). جالب این که درباره شاه اسماعیل دوم نیز همانند این مطلب آمده که سقوط دولت خود را از ظهور چنین علامتی دریافت (۸/ص ۲۱۸).

مورخان صفوی قلندر را به کام پروری و لذت جویی نفسانی و تمتع از دختران صاحب جمال الوار که به او هدیه می کردند و یا زنان و دختران افشارها که به اسارت در می آمدند و رو آوری به عیش و تنعم، متهم کرده اند و نوعی اباحیگری اخلاقی و فساد و اضلال را به او نسبت داده اند (ر.ک: ۸/ص ۲۷۳؛ ۱۳/ص ۴۱۵؛ ۳۱/ص ۶۴۰-۶۴۱).

این نسبت نوعی پیوند را بین او و جریان نقطوی از جنبه عقیدتی و رفتار عملی نشان می دهد، زیرا اباحیگری از مواردی است که به نقطویان بسته شده است. همچنین ضدیت و ستیزه قلندر و هواخواهان او با قزلباشان، با مبارزه ای که نقطویان با قزلباشان داشتند، مشابه است.

سلطانی با طرح مواردی از پیوستگی های قیامهای قلندران عصر صفویه با مراکز علویان زاگرس، این قیامها را به احتمال قریب به یقین مربوط به قیامگران علویان تندرو (اهل حق= آل حق) دانسته است. این موارد عبارتند از: مطابقت قریب به اتفاق قیام از جمیع جهات با احوال ذوات صاحب باطن اهل حق، مطابقت جغرافیایی یا زیستگاه و مناطق قلمرو تبلیغی اهل حق (آل حق)، اعتقاد و اعتنای مردم به سردمداران قیام، تطبیق اسامی، ساختار اجتماعی و اعتقادی قیام که رهبری را صاحب کسوتی باطنی (قلندر) بر عهده داشته و نیروهای نظامی را پیروان معتقد تشکیل می داده اند، نستوهی و پافشاری فداییان پیرو که جز با اعتقاد به حقانیت رهبری حرکت و شالوده مذهبی و دینی آن، این گونه جان نثاری و فداکاری میسر

ایام سلطنت شاه تهماسب، درویش خسرو، درویشی از توده مردم و اهل قزوین، نماد و رهبر گروههای نقطوی شد (درباره او، ر.ک: ۸/صص ۴۷۳-۴۷۴). فعالیتهای اجتماعی او نشان دهنده همبستگی نهضت های این روزگاران و نیز شکل گیری آنها بر محور نیازها و درخواست های بسیار ابتدایی است.

وقایع مربوط به درویش خسرو مشابهت نزدیکی با وقایع قلندر دارد. وابستگی به طبقه فرو دست جامعه، سیر و سیاحت، حشر و نشر با درویشان، ظهور در کسوت قلندری، حضور در میان الوار و تبلیغ مرام خود در میان مردم، سرانجام کثرت هواخواهان و فعالیتهای اجتماعی بعدی، مواردی است که درباره قلندر (همانند درویش خسرو) صادق است و نمایانگر نوعی تداوم بافت پیوندی در خیزشهای اجتماعی مبتنی بر مفاهیم مذهبی در این دوره است. تمایلی که قلندر به تصاحب سلطنت و جهانگشایی و تسخیرعالم داشت، از نوع همان گرایشی است که در اویش نقطوی در دستیابی به تخت سلطنت صفوی داشتند.

آگاهی از نجوم و دریافت ظهور و سقوط دولت و قدرت از کیفیت طلوع اجرام آسمانی، قرینه دیگری بر این مشابهت است. همان گونه که شاه قلندر از طلوع قرص آفتاب مانند طشت مس سرخ، افول بخت خویش را دریافت (۱۳/ص ۴۱۹)، درویش یوسفی خراسانی ترکش دوز از نقطویان نیز وقتی «از کواکب ذات الاذنب، کوكبی در مابین شرق و شمال ظاهر شده» و شاه عباس از وی کیفیت این هیأت را سؤال کرد در پاسخ گفت که: «وقوع این صورت دلالت بر آن دارد که در این ایام تغییری به اسلوب اساس سلطنت راه یابد» و به بهانه رفع آن، به دستور پادشاه چند روزی او را به لباس پادشاهی آراستند و بر تخت سلطنت نشاندهند، سپس بر دار کردند و

نیست (۱۷/صص ۶۳-۶۲). با توجه به این که سلطانی بر این دیدگاه است که پس از سرکوب این قیامها در دوره محمد خدا بنده، حرکت علویان تندرو که در درون قلعه های کوهستانی و قلل زاگرس و نواحی مرزی خراسان و افغانستان و آذربایجان و کردستان، آتش زیر خاکستر شدند، در عهد شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ هـ. ق.) در سیمای نقطویان چهره نمود و این فرقه را از لحاظ اصول مکتبی ادامه دهنده همان اندیشه آیینی و اعتقادی علویان تندرو (اهل حق) می داند (همان/ص ۷۲)، پس پیوستگی فکری و اعتقادی شاه قلندر با نقطویان بعید نمی نماید.

زمان و مکان وقوع شورش

به لحاظ اهمیت شورش شاه قلندر در زمان وقوع و به مخاطره انداختن حکومت صفوی در ایامی که ضعف و پریشانی بر بنیان آن سایه افکنده بود، مورخان عصر صفویه غالباً آن را گزارش کرده اند. نکته درخور تأمل همانندی این گزارشهاست که گاهی حتی واژگان به کار گرفته شده کاملاً یکسان است، اما این که کدام یک از این گزارشها، مرجعی بوده برای دیگران، یا این که آیا روایتگران هر کدام مستقل از دیگری براساس یافته ها و شنیده های خویش، این واقعه را روایت کرده اند، بدرستی معلوم نیست. نکته ای که از خلال این گزارشها آشکار است، ادبیات یکسانی است که این واقعه نگاران در ستیزه با این شورش و همراهی و حمایت از حکومت صفویه به کار برده اند.

گزارشهای مورخان رسمی درباره زمان وقوع شورش شاه قلندر از اتفاق نظر برخوردار نیستند. افوشته ای نطنزی، سال شورش قلندر را ۹۸۶ هـ. ق. آورده (۱/ص ۱۱۷)، لیکن اسکندر بیگ ترکمان (۸/ص ۲۷۲)، واله اصفهانی (۳۱/ص ۶۳۹)، قاضی احمد

قمی (۱۲/ص ۷۰۷)، ملاکمال (۲۶/ص ۴۷) و وحید قزوینی (۳۲/ص ۹۵) سال وقوع شورش را ۹۸۸ هـ. ق، ذکر کرده اند. متفاوت از این دو دسته گزارش، ولی قلی شاملو (۲۱/ص ۱۰۹) سال وقوع این شورش را ۹۹۱ هـ. ق. و بعد از وی، حسینی منشی (۱۳/ص ۱۱۶) «سنه خمس و تسعین و تسع مائه» (۹۹۵ هـ. ق.) ثبت کرده اند.

همه این سنوات حاکی از آن است که شورش در ایام سلطنت شاه محمد خدا بنده، فرزند شاه تهماسب اول صفوی رخ داده است و از این رو، همه منابع بر این نکته اتفاق نظر دارند. در این میان، اگر بناست که زمان مشخصی را برای وقوع شورش تعیین نمایم بنا به فرایندی نظر افوشته ای نطنزی به واقعیت نزدیکتر است. نخست این که مؤلف مزبور در دوره مورد نظر زندگی می کرده و معاصر با قلندر بوده است؛ دیگر آن که غالب منابع تاریخی، سال کشته شدن قلندر را ۹۲۲ هـ. ق. نوشته اند و بر این نکته که شورش بین شش تا هفت سال به طول انجامیده، تأکید نموده اند؛ از این رو، زمان وقوع آن به سالی که افوشته ای نقل کرده، نزدیک است.

درباره مکان شورش نیز، افوشته ای آگاهی های دقیقتری به دست داده است، زیرا دیگر منابع به عبارت «در محال کوه گیلویه» بسنده نموده اند، اما افوشته ای به طور مشخص از قریه «آرند» نام برده که محل شورش بوده است (۱/ص ۱۱۷). نزدیکی گزارش افوشته ای به واقعیت های موجود در منطقه کوه گیلویه و نیز روایات شفاهی مردم بومی در این باره، درست تر بودن روایت او را از این واقعه برای پژوهشگر رقم می زند.

برخی از این گزارشگران، توصیفی که از محل شورش می کنند، بیانگر روستای «آرند» است که افوشته ای به صراحت از آن نام برده است. برای نمونه،

آنقدر صبر کرده تا دشمنان وی یک یک به جزای عمل خود رسیدند و چون وقت ظهور آمد و از کید دشمنان، خاطرش جمع شد خود را ظاهر ساخته است. سپس به مردم نوید داد که با هواخواهان خود که در مناطق مختلف عثمانی هستند، به قصد تسخیر قلمرو عثمانی عزیمت خواهد نمود و ادعاهای گوناگونی مطرح کرد و به افراد و عده های منصب و ایالت و دارایی بلاد مختلف ایران و توران و روم را می داد (۸/ص ۲۷۲؛ ۱۰/صص ۱۱۶ - ۱۱۷، ۱۳/ص ۴۱۴؛ ۳۱/صص ۶۴۰ - ۶۳۹؛ ۳۲/ص ۹۵).

از دیدگاه مورخان صفویه، در پی تماس و گفتگوی قلندر با الوار و طرح دعوی خویش، «آن نادانان صحرائی به سخنان واهی آن ابله طراز، از جاده عقل منحرف گشته، فریب خوردند» (۸/ص ۲۷۳) و چون قضیه مرگ اسماعیل میرزا در میان مردم شایع شده بود، مردم که در عمق ماجرا نبودند، به سخنان وی فریفته شدند و رفته رفته خبر او در میان قبایل الوار شهرت پیدا کرد و از حالت خفا به مرحله آشکار رسید. بدین ترتیب، با شیوع اخبار و آوازه قلندر و دعوی های او، مردم منطقه از اطراف و جوانب به سوی او رهسپار شده و از هر سوی نذورات و هدایا برای وی فرستادند. با افزونی هواخواهان و ازدیاد اموال و دارایی، قلندر بساط سلطنت برافراشت و ملازمان او در دیدار با وی مراسم تقبیل (پای بوسی) به جا می آوردند و هر قبیله دختران صاحب جمال خود را به او هدیه می کردند تا از این طریق با او پیوند یابند. قلندر به بزرگان هر قبیله، مناصب شایسته عطا می کرد و سپاهی فراهم ساخت که تعداد آن از قبایل مختلف به بیست هزار نفر رسید. با کمک این نیرو توانست دهشت حاکم نشین کوه گیلویه را تسخیر نماید (۸/ص ۲۷۳؛ ۱۳/ص ۴۱۵؛ ۳۱/صص ۶۴۰ - ۶۴۱).

محمد میرک حسینی منشی، چون از محل کشته شدن خلیل خان افشار از سرداران اعزامی حکومت مرکزی سخن می گوید، از مکانی به نام «لرکوره» نام می برد (۱۳/ص ۴۱۷) که امروزه با همین نام معروف است و دره ای است که به روستای آرند منتهی می شود.

روند شورش و فرجام آن

شرح خروج قلندر در کوه گیلویه، در گزارشهای مورخان صفویه که آن را «واقعۀ غریبه» خوانده اند، آمده است. بنا به همین آگاهی ها، شخص قلندری که شباهتی نیز به اسماعیل میرزا [شاه اسماعیل ثانی] داشت و همانند او دو دندان پیش نداشت (و به زعم گزارشگران، خود کنده بود که شبیه شود) به میان الوار کوه گیلویه رفته [از کجا، معلوم نیست!] و «ابواب حیل و تزویر گشود» (۸/ص ۲۷۲) و اظهار نمود که اسماعیل میرزاست و در جریان سوء قصد دشمنان به او، توانست فرار نماید و دوره ای را در غیبت بگذراند. به نقل از خود او، در شبی از شبهای ماه رمضان که در منزل حسن بیگ حلواچی اغلی خوابیده بود، جمعی از دشمنان وی به گرد خوابگاه او آمده و قصد کشتنش را داشتند، لیکن او توانست پنجره خانه را شکسته، خود را به بیرون اندازد، لباس پادشاهی را از تن بیرون آورده و به لباس درویشان و قلندران ملبس گشته و در گوشه ای مخفی گردد. آن گروه که بر اسماعیل میرزا دست نیافتند، غلامی را که به وی شباهت داشته، به آنجا آورده و خفه نموده و سپس شهرت دادند که اسماعیل میرزا فوت کرده است. ادامه ماجرا از زبان قلندر و به خامه مورخان چنین است که او به مردم گفت پس از فرار، دو سال در کسوت قلندران از ایران خارج شده و در اطراف و جوانب عالم، خصوصاً ولایت روم (عثمانی) سیر می کرده و نیک و بد آن سرزمین را بررسی می نموده و

به نقل واله اصفهانی «چون رایت اقتدارش سر به سپهر دوار کشید، عازم جهانگیری و کشور ستانی گردیده، با آن سپاه گران که بر سر داشت، نخست روی توجه به تسخیر دهدشت که دارالملک کوه گیلویه بود گذاشت» (۳۱/ص ۶۴۱). در این زمان حکومت کوه گیلویه با خلیل خان افشار بود و چون او در دربار حضور داشت، پسرش رستم بیگ مأموریت یافت تا با کمک افشارها به دفع قلندر پردازد. بین طرفین درگیری‌های متعددی روی داد که قلندر گاهی پیروز و گاهی نیز شکست می‌خورد. بسیاری از افشار و الوار در این درگیری‌ها کشته شدند و با کشته شدن رستم بیگ^{۱۰}، پسر خلیل خان و ضعف و ناتوانی افشارها در دفع قلندر، وی توانست بر منطقه مسلط شود و با کشتاری که از افشارها نمود، اموال و غنایم سرشار به چنگ آورد و احکام و مناشیر به اطراف و جوانب فارس و خوزستان فرستاد و در جذب هواخواهانی برای خود از این مناطق می‌کوشید (۸/ص ۲۷۳؛ ۱۰/ص ۱۱۷؛ ۳۱/ص ۶۴۱؛ ۱/ص ۷۰۷).

با گسترش نفوذ قلندر در میان مردم و پیوستن روزافزون مردم به وی، حکومت مرکزی، خلیل خان افشار، حاکم کوه گیلویه را که در «درگاه معلی» بود، اجازه بازگشت و مأموریت داد که به دفع قلندر پردازد. براساس یکی از گزارشها، از جانب پادشاه صفوی فرمانی صادر شد که امرایی چون اصلان سلطان با قوم ارشلو و علی بیگ صوفی روملو از اصفهان، همراه خلیل خان افشار با سپاه کوه گیلویه (تمامی لشکر افشاریه از کرمان و بوانات و کوه گیلویه با امرای فارس ← ۲، ۱۲/ص ۷۰۷) به اتفاق یکدیگر بر قلندر هجوم برند. چون تعداد سپاه زیاد بود، لران در کوه صعبی که محل استقرارشان بود پراکنده شده و با تیر و تفنگ

افشارها را از پای در می‌آوردند (۱/صص ۱۱۷ و ۱۱۸).

ظاهراً خبر عزیمت این نیروی عظیم موجب شد که قلندر به جانب هویزه و دزفول رفته، از سید شجاع الدین مشعشی، والی آنجا کمک بگیرد. او قصد داشت که والی هویزه را با خود همراه نماید و این اتحاد می‌توانست برای حکومت صفویه مخاطره آمیز باشد. هر چند به نقل استرآبادی، سید شجاع الدین «تمکین امرای او نکرده، به جواب‌های شافی روانه نمود» (۱۰/ص ۱۱۷). در این اثنا چون تعداد سپاه اعزامی زیاد بود و توانستند بر کوهی که محل استقرار نیروهای قلندر بود، صعود نمایند، لرها در کوه پراکنده شده، به شیوه جنگ چریکی با تیر و تفنگ افشارها را که در آن موقعیت صعب کوهستانی گرفتار آمدند، از پای درآورده، شکست دادند. در این درگیری، خان افشار نیز با اصابت تیر از پای در آمد^{۱۱} و اصلان سلطان و علی بیگ صوفی راه فرار به سوی اصفهان پیش گرفته و جان به در بردند. با کشته شدن خان افشار، نیروهای او هزیمت یافت و اردوی او غارت شد و سپاه قلندر «تمامی جهات و یراق و طبل و علم و خیل و حشم خان» را به تصرف درآورده، اسباب زیادی به دست لرها و خلج‌ها افتاد (۱/ص ۱۱۸؛ ۲۱/ص ۱۱۰ و ۳۲/ص ۹۵).

با خبر این پیروزی، قلندر از دزفول به کوه گیلویه بازگشت و بار دیگر جمعیت بسیار برگرد او جمع شدند. قلندر بعد از این پیروزی، پرچم استقلال برافراشت و کوس سلطنت فروکوفت و آن قوم عنوان شاهی بر او اطلاق کرده، به شاه قلندر معروف شد (هر چند مردم آن ولایات معتقد بودند که او شاه اسماعیل (شاه اسماعیل قاتل) است (۱/ص ۱۱۸)).

سلطنت تکیه زد و «احکام و پروانجات به کل مواضع آن ولایات فرستاد و عنوان و نشان او هو الله العادل، و طغرای احکام، ابوالمظفر شاه اسماعیل قاتل و خاتمه این که از فرموده در نگذردند» بود (همان/ص ۱۱۹).

عنوان قاتل بر طغرای احکام قلندر اگر ساختگی دشمنان نبوده باشد، به قصد تأکید بر دشمنی قلندر با مخالفان است که همانند یک منتقم از آنها انتقام می‌گیرد؛ کاری همانند اسماعیل دوم که بسیاری از صفویان را نابود کرد (چنان که در اوصاف امام مهدی منتظر (عج) از دیدگاه شیعه نیز ذکر شده که با این که عدالت گستر است، لیکن منتقم نیز هست). این نکته را نیز می‌توان مطرح کرد که عنوان شاه اسماعیل قاتل پیرایه دشمنان است که به ناروا چنین نسبتی را به او داده باشند و شاید طغرای او به اعتبار نشانش که هو الله العادل بوده، شاه اسماعیل عادل بوده است؛ همان گونه که برادر زاده نادر شاه افشار، علی قلی خان، پس از مرگ نادر با قتل عام اولاد وی با عنوان «عادل شاه» به تخت پادشاهی نشست.

شاه قلندر پس از متلاشی ساختن افشارها، از نواحی فارس تا حدود شوشتر و دزفول را تسخیر کرد و «ابواب سروری و رعیت پروری برگشاد و در کمال استیلا و استقلال بر مسند حکومت متمکن» گشت (همان). به نوشته حسینی منشی «بعد از مدتی که قلندر رواج کار خود را دیده، به وفور خیل و حشم و طبل و علم و کثرت اموال و خدم مغرور گردید، جشن عظیم منعقد گردانیده، به آیین سلاطین جلوس نمود و اساس سلطنت از اوانی و ظروف زرین و سیمین و فروش و سرپرده های ثمین مرتب داشت و ارباب مناصب تعیین فرمود. از جمله قاید غریب شاه ملاسی را «ازدها سلطان» و مدبر دیگر را «زهرمار سلطان» لقب داد و یکی را مسمی به «دیوسلطان» نمود (۱۳/ص ۴۱۵).

از آن سوی، افشارهایی که از دم تیغ سپاه قلندر جان به در برده بودند، محمودبیگ، پسر خلیل خان را به امیری انتخاب نموده، گروه دیگری از افشارها از اطراف به آنها پیوستند و سه نوبت با الوار به جنگ پرداختند که طی این عملیاتها بسیاری از افشارها کشته شدند و محمود خان در اثر ابتلا به بیماری درگذشت (و به قولی در یکی از این درگیری ها کشته شد) ← ۱۳ /ص ۴۱۸). در پی مرگ محمودخان، برادرش علی سلطان، حاکم دزفول با قشونی عازم دهدشت شد، لیکن در رامهرمز در ضیافت سید مبارک حاکم دورق به توطئه وی کشته شد. در نتیجه افشارها به کلی مستأصل شده و از دهدشت عقب نشینی کردند (درباره تفصیل آن، ر.ک: ۱/صص ۱۱۷-۱۱۸؛ ۸/صص ۲۷۳-۲۷۴؛ ۱۰/ص ۱۱۷؛ ۱۳/صص ۴۱۷-۴۱۸؛ ۳۱/صص ۶۴۱ - ۶۴۲).

بدین ترتیب، شورش شاه قلندر در روستای آرند، در پانزده کیلومتری شهر چرام، در منطقه ای کاملاً کوهستانی و صعب العبور بالا گرفت و پس از پیروزی بر سپاهیان افشار، ولایت کوه گیلویه «بی مانع و مزاحمی» به تصرف قلندر درآمد و او محل حکمرانی خود را شهر دهدشت قرارداد و در قلعه آن مستقر شد و به استحکام قلعه پرداخت. آن گاه «حکم و فرمان او در آن نواحی اجرائی تمام یافت» (۱۲/ص ۷۱۴؛ ۲۱/ص ۱۱۰). حوزه فرمانروایی قلندر به کوه گیلویه محدود نماند، بلکه سرزمینهای همجوار را در بر گرفت و برای مدتی هر چند کوتاه به حکومتی مستقل تبدیل شد. با ترقی کار او، بسیاری از مردم عراق و فارس و ترک و تازیک از دور و نزدیک و ارباب تیغ و قلم و اصحاب خیل و حشم به درگاه او رفته، صاحب مناصب مناسب شدند (۱/صص ۱۱۸ و ۱۱۹). قلندر در دهدشت دارالملک کوه گیلویه بر تخت

او نقاره خانه بزرگی نیز ترتیب داد و دیدار کنندگان را مشمول عنایات «قلندرانه» خود می‌کرد (همان/ص ۴۱۶) و تا مدتی، قریب شش هفت سال در آن ولایت به حکمرانی و کامرانی مشغول بود و نیرویی نیز از جانب دولت به او نپرداخت، تا اینکه دولت صفویه که خبر شکست ناگوار خلیل خان تلفات افشارها را دریافت کرده و مدتی در دفع قلندر نیز تأخیر کرده بود، اسکندر خان، برادر زاده خلیل خان را به ایالت کوه گیلویه منصوب نمود و سرداری قوم افشار را به نام او کرد و به دفع قلندر روانه نمود. از آن سوی امت خان بیگلربیگی فارس و امراء ذوالقدر حکام فارس را به دفع قلندر و حمایت از اسکندر خان مأمور گردانید^{۱۲} (۸/ص ۲۷۴؛ ۱۰/صص ۱۱۷ و ۱۳/صص ۴۱۸-۴۱۹؛ ۳۱/ص ۶۴۳؛ ۳۲/ص ۹۵). در واقع، قدرت روزافزون قلندر، حکومت مرکزی و حاکم ذوالقدر فارس را به رعب و وحشت انداخت. از این رو، توان خود را به کار بستند تا از سقوط فارس و تسخیر آن به دست قلندر جلوگیری کنند. گزارشها از نفوذ قلندر بر حکام ولایت فارس حکایت می‌کند. از این رو، بیگلربیگی فارس نگران آینده موقعیت خویش بوده است، زیرا بصراحت آمده است که قلندر «احکام و ارقام به حکام ولایت فارس نوشته، به متابعت خود خواند و حکام سرحد بنابر مصلحت وقت، پیشکش و هدایا فرستادند و قبول اطاعت نمودند و در تدبیر کار او بودند» (۱۰/ص ۱۱۶).

خطر بودن اوضاع و آوازه قلندر را امت بیگ ذوالقدر، حاکم فارس، در سخنانی به یکی از ملازمان خود این گونه یادآور می‌شود: «قلندری که استیلای تمام بر الکای کوه گیلویه یافته و از آنجا رایت سلطنت برافراشته، خطبه و سکه سلطنت را به اسم خود کرده و مردم بر او گرویده اند و خانه کوچ ذوالقدر در فارس

بی صاحبند و او اراده تسخیر فارس دارد (و یقین است که چون او متوجه آن نواحی گردد، به آسانی تسخیر آن نواحی می‌نماید) و فارس از دست بیرون می‌رود» (۱۲/ص ۷۲۲). وی سپس فوجی از سپاهیان فارس را به سرکردگی دوزاق خلیفه به امداد اسکندر خان مأمور و به طرف کوه گیلویه اعزام کرد. اسکندر خان نیز نیروهای پراکنده افشار را (حدود سی هزار نفر ← ۲۱/ص ۱۱۱) فراهم نمود و به سوی قلندر لشکرکشی کرد.

سرانجام با هجوم نیروهای ذوالقدر و افشار، قلندر که به استحکامات قلعه دهدشت و تجهیزات نظامی «سرب و باروت» آن، خاطر خویش از دشمن جمع نموده بود و با خواص خود در «چمن مجد» از تفرجگاه‌های زیبا در یک فرسخی دهدشت به عیش و نشاط سرگرم بود، خود را درمانده از مقاومت دید و سراسیمه به دهدشت رفت و در قلعه آن پناه گرفت (۱۳/صص ۴۱۹ - ۴۲۰). با محاصره دهدشت توسط اسکندر خان و دوزاق خلیفه، مقاومت کوتاه قلعه داران در هم شکست و انتظام امور قلندر از هم گسست. با ورود نیروهای ذوالقدر و افشار به درون قلعه (با استفاده از نردبان)، پایگاه قلندر سقوط کرد و خود او را که در بیغوله ای پنهان شده بود، دستگیر کرده و افشارها که وی را «مخرب دودمان افشار» می‌دانستند و «از الوار نابکار داغدار بودند» به تلافی همه لطماتی که از او دیده بودند سرش را از تن جدا کرده، به درگاه صفویه فرستادند، در حالی که ذوالقدرها تصمیم داشتند او را زنده به دربار بفرستند. سر قلندر در تربت حیدریه خراسان، هنگامی که سپاه شاه محمد خدابنده به محاصره قلعه تربت که مرشد قلی خان شاملو و یارانش در آن موضع گرفته بودند، مشغول بود، به «نظر اشرف» رسید (۸/ص ۲۷۴؛ ۱۳/ص ۴۲۰؛ ۳۱/ص

عرصه عملیات نظامی قلندر، منطقه لرنشین کوه گیلویه بود که به مناطق همجوار فارس و خوزستان نیز کشیده شد و وی در ادامه، به قصد ائتلاف با قدرتهای محلی ناسازگار با صفویه، همانند سادات مشعشی نیز تلاشی را به خرج داد. به نوشته افوشته ای نطنزی «روز به روز بر معارج استعلا صعود نموده، او را نهایت ترقی دست داد و بسیاری از مردم عراق و فارس و ترک و تازیک از دور و نزدیک و ارباب تیغ و قلم و اصحاب خیل و حشم، به درگاه او رفته، صاحب مناصب مناسب شدند» (۱/ص ۱۱۸).

باور ساده همراه با عصبیت قبیله ای طرفداران به شخص قلندر، مبتنی بر نوعی پیوند مذهبی و نگره ای آرمان گرایانه بود. در نگرش این هواخواهان، قلندر به عنوان رهبری تلقی می شد که می توانست برپا کننده جامعه مناسب آرمانی توده های فقیر محسوب شود. براساس گزارشهای رسمی، شورشهای قلندران تحت نام شاه اسماعیل دوم، در آغاز سلطنت محمد خدابنده، به هیچ روی از پشتیبانی قزلباشان برخوردار نبود. می دانیم که اسماعیل دوم که بهانه این قلندران بود، به دست قزلباشان به قتل رسید. فصل مشترک همه این شورشها حمایت عناصر تاجیک از این اسماعیل های دروغین بوده است. همه قبایل و طوایف حامی آنان، قبایل تاجیک، ناترکمان، بودند. سیوری در تحلیلی که از «واقعه غریبه» چهار اسماعیل دروغین ارائه می دهد، بر این باور است که این شورشها، مانند دسیسه صوفیان بر ضد شاه عباس اول [که با وجود زنده بودن پدرش، او را مرشد کامل دانسته و معتقد بودند شاه عباس مقام او را غصب کرده است]، نشان دهنده تلاشهایی برای تأکید دیگر بار بر این اصل است که مرشد کامل قدری دست کم به قدر پادشاه - اگر نه بیش از او - دارد. باور جزمی حامیان صفویه به عصمت و شکست

۶۴۳؛ ۱۰/ص ۱۱۷؛ ۱۲/ص ۷۰۸). در گسزارش افوشته ای آمده که قلندر و تعدادی از یارانش را دستگیر و غل و زنجیر نموده، به درگاه صفویه فرستادند و به دستور پادشاه سرهای آنها را از بدن جدا کرده، به دار عبرت آویختند^{۱۳} (۱/ص ۱۲۰). بدین ترتیب، حکومت مرکزی، به کمک رؤسای ایلات قزلباش که قدرت خود را در دفاع از صفویه و سرکوب شورشهای ضد حکومتی از سوی مدعیان قدرت، می دیدند، توانست شورش شاه قلندر را سرکوب نموده، به حیات آن خاتمه دهد. شاملو «ایام فتنه قلندر را شش سال» ذکر می کند (۲۱/ص ۱۱۱).

نیروهای اجتماعی شورش

تکیه گاه و نیروی اجتماعی شورش شاه قلندر را ترکیبی از نیروی تاجیک: از مردم ساده ایلات تا «ریش سفیدان و سرخیلان قبایل»، عشایر الوار و زنگنه و شولان، اکراد جوانکی و بندانی، و قوم خلیج که متکی به اقتصاد زراعی و دامی بوده، از همبستگی و سازمان طایفه ای برخوردار بودند، حتی پاره ای از ترکان و بزرگان لشکری و دولتی و متمکنان تشکیل می دادند و تعداد آنها به حدود بیست هزار نفر می رسید (ر.ک: ۱/ص ۱۱۷؛ ۸/ص ۲۷۳؛ ۱۰/ص ۱۱۷؛ ۱۳/ص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ ۳۱/ص ۶۴۱؛ ۳۲/ص ۹۵). ش. ولان و لران کوهستانی، الوار کوه گیلویه، قبایل الوار، طوایف الوار، جمعی از الوار و کرد، صحرانشینان و غیره، عباراتی است که در لسان مورخان صفویه (مآخذ فوق) به نیروی اجتماعی شورش اطلاق شده است که به تعبیر یکی از این واقعه نگاران، قلندر آنها را «به انواع خدعه و حیل برتافته، به فنون لطیف و تدابیر ایشان را فریفته، مذکور می ساخت که اسماعیل میرزا منم» (۱۳/ص ۴۱۴). این عبارات، سنخ نیروهای شرکت کننده در شورش را می نمایاند. منطقه تکاپوی تبلیغی و

ناپذیری مرشد کامل بود که نیروی محرکی را به دست داد که صفویان را به قدرت رساند و بنیاد «مسلك پویا»ی حکومت دینی عهد صفویان متقدم را شکل داد (۲۰/ص ۳۷۳). وی در جمع بندی تحلیل خود، این واقعه غریبه در تاریخ صفویان را رشته کوششهایی هر چند خام و ناکارآمد، از جانب پاره ای عناصر ناترکمان در دولت، برای رجعت به حکومت دینی عهد صفویان متقدم می داند (همان/ص ۳۷۴).

وی انگیزه اسماعیل دروغین اول، یا همان شاه قلندر برای به حرکت در آوردن حامیان در آسیای صغیر و یورش به امپراتوری عثمانی را یکی از گرایشهایی می داند که به دوره حکومتی مذهبی اوایل صفویه باز می گشت، روزگاری که شبکه مریدان صفوی در قلمرو عثمانی در نواحی شرقی آناتولی، تهدیدی بنیادی متوجه امپراتوری عثمانی ساخت و فتوحات صفویان را در ۹۱۸-۹۱۷ ه. ق. در آن نواحی به دنبال آورد. گرایش به بازگرداندن مرشد کامل به موقعیت پیشین خود که در میان لرها، کردها و دیگر تاجیکان هواخواه این قلندران باقی مانده بود نیز نشانه دیگری برای نوعی رجعت به حکومت مذهبی اوایل صفویه ذکر شده است (همان/ص ۳۷۳). سیوری دلایلی را مطرح می نماید و بر پایه آنها نتیجه می گیرد که پایه ظهور قیام اسماعیل های دروغین بر مذهب استوار بود، نه سیاست (ر.ک: همان/ص ۳۷۴).

این قلندران قصد داشتند با توسل به نام شاه اسماعیل دوم، مردم را علیه دولت مرکزی بسیج کرده، بلکه با قدرت یابی بتوانند اوضاع سیاسی - اجتماعی را به نفع خویش تغییر دهند. شاید کشتاری که شاه اسماعیل دوم از دودمان صفوی و بزرگان و حامیان شاه تهماسب، بویژه سران قزلباش به راه انداخت و سختگیری او بر روحانیون شیعی در جریان رویکرد

مذهبی او به تسنن، در توجه این قلندران به شاه اسماعیل دوم مؤثر بوده باشد. پریشانی اوضاع سیاسی و اقتصادی و فشارهایی که بر مردم اعمال می شد و نارضایتی آنان از حکومت و عمال آن، نیز گرایش آنان را به این مدعیان تسهیل می کرد. فاروق سومر با اشاره به تکیه گاه شاه اسماعیل های دروغین در ایران بر عناصر کرد، لر، طالش و غور که آن را طبیعی می داند، به این نکته توجه می دهد که خواست عناصر یاد شده با وجود داشتن مذهب مشترک، از نظر سیاسی تأمین نگردیده بود و قزلباش های ترک نیز از وجود عناصر غیر ترک در بین خود خشنود نبودند (۱۸/ص ۱۶۱).

برخلاف چهره خونریزی که منابع از اسماعیل دوم تصویر کرده اند، افروخته ای نطنزی، شیوه اسماعیل دوم را «در باب استیفای انصاف و عدالت و استکفای رعایت رعیت» چنان برجسته کرده است که عدالت انوشیروان در برابر آن به فراموشی سپرده شد و آوازه شأن و شوکت او «در خاطر مردم از دور و نزدیک و ترک و تازی که جای کرده بود» و امور مردم به دور از هر گونه ستم و فشار و سختگیری محصلان مالیاتی، براساس عدل و انصاف انجام می گرفت و کسی را توان آن نبود که دست به عمل سوئی بزند. به عقیده وی، در مدت پادشاهی شاه اسماعیل دوم، «اوقات رعیت در کمال رفاهیت و فراغت گذران بود و هیچ رعیتی روی تحصیلدار ندید... و ارباب قلم و رقم و اصحاب تعدی و ستم در بیغوله ها رفته ... عامه رعایا و کافه برایا در مهد امن و امان بوده»، حتی همسایه ها نیز از تعرض به کشور خودداری کردند تنها «طایفه قزلباش و طبقه جلف اوباش» که از سخط و غضب او ترسان و لرزان بودند (ر.ک: ۱/صص ۵۶-۵۸). قاضی احمد (۱۲/صص ۶۵۴ و ۶۵۵)، واله (۳۱/صص ۵۳۷-۵۳۹) و روملو (۱۵/صص ۵۲۳ و ۶۲۸) نیز سخنانی در عدالت و رعیت پروری و سخا و کرم گستری شاه اسماعیل دارند. به

در چنین وضعیت اجتماعی که مردم در زیر فشار طبقه حاکم و برخوردار از مزایا به ستوه می آیند و مستعد پیوستن به هر مدعی یا منجی می شوند که آنان را به سوی برهم زدن وضعیت موجود فرا می خواند و به آنان نوید رهایی و دستیابی به نعمت و گشایش می دهد. شیوه ناپسند حکومتی خوانین افشار با مردم منطقه حتی در گزارشهای مورخان آن عصر نیز انعکاس یافته است. برای نمونه، ولی قلی خان شاملو در ذکر وقایع سال ۹۸۷ ه. ق. می نویسد: «در آن اوان، فتنه عظیمی از بی خردی امراء کوتاه اندیش مثل خلیل خان افشار و قلی بیگ قورچی باشی در میان سپاه قزلباش به هم رسیده، دست تسلط و اقتدار به اقدام امور نالایق ناشایست گشودند و انواع ظلم و ستم موافق رأی تباه کار خود پیش گرفتند. چنانچه ادنی ملازم ایشان آنچه می خواست نسبت به عجزه و مساکین و غیرهم می نمود». وی در ادامه کشته شدن خلیل خان افشار را به دست نیروهای قلندر، بلایی می داند که او را گرفتار ساخت به جزای آن که «مصدر کردارهای ناهنجار بود» (۲۱/ص ۱۰۵).

خلیل خان افشار در زمره امرایی است که در این دوره در امور داخلی دربار و رقابت قدرت مداخله زیادی دارد. او برای این که از تحولات دربار بدور نباشد، ایالت تحت حکومت خویش را وا گذاشته و مرکز نشین شده بود، زیرا در عصر صفویه بسیاری از امرا به ندرت در محل حکومت خویش مستقر می شدند، بلکه نایی را به جای خود به ایالت اعزام می کردند که چون نظارتی بر او اعمال نمی شد، دست وی برای هر گونه تعدی و فشار بر مردم باز بود. خلیل خان کسی است که وقتی شاه اسماعیل ثانی به قدرت رسید، به پای بوس وی آمد و اظهار اطاعت نمود و قرب دوهزار تومان از نقد و جنس پیشکش

نوشته روملو، وقتی میرزا شکرالله را در دیوان وزارت منصوب کرد، به او گوشزد نمود که در جمیع اوامر و نواهی خوف خدا را نصب العین قرار دهد، در تأدیب ظالمان و ترفیه مظلومان بکوشد، در توفیر دیوان و رسیدگی به وضع دهقانان و کشاورزان تلاش نماید. نایبان عادل و عاملان کافی کامل تعیین کند (۱۵/ص ۶۲۸). گزارشهای دیگر، این تصویر را تقویت می کند. بوداق منشی قزوینی در توصیف شاه اسماعیل ثانی گوید که در قلعه فقهه به اعتقاد درست به ذکر حق و عبادت خالق مشغول بود و به لطف و کرم او دل بسته بود و مردم نیز دست به دعا برآورده بودند که چون سلطنت بدو قرار یابد، حاجت محتاجان برآرد و دفع ظلم از مظلوم نماید، و هر کس در ایام پدر جفا دیده باشد و محنت کشیده، به لطف و کرم، دل شکسته او را درست سازد (۲۷/ص ۲۴۱) و خود وی یکی از کسانی بوده که مورد نوازش شاه قرار گرفته بوده است.^{۱۴}

اگر این تصویر درست باشد، در واقع، دادگری اسماعیل ثانی در اذهان موجب استفاده قلندران از نام او و گروه مردم به مدعیان نام او بوده است.

زمینه های شورش

جای تردید نیست که بروز شورش این چنین گسترده و همراهی مردم کوه گیلویه با آن، ریشه در زمینه ها و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه آن روز داشته است. موارد زیر در زمینه سازی بروز این شورش مؤثر بوده اند.

۱- حاکمیت دراز دامنه افشارها بر کوه گیلویه

امارت بلامنازع افشارها از اتحادیه ایلی ترکان قزلباش، برای سالیان متمادی بر ولایت کوه گیلویه و مردمی که بیشتر آنها از قبایل و طوایف لر بودند، همراه با بهره کشی از مردم و اعمال ظلم و ستم طاقت فرسا، موجب آزدگی و نارضایتی آنان از افشارها شده بود.

کرد (۱۲/ص ۶۴۴) و پس از مرگ شاه، با عده دیگری از بزرگان در طرفداری از محمد خدابنده هم قسم شد (۸/صص ۲۱۹ و ۲۲۰) و در همین راستا، پریخان خانم را که رقیبی برای محمد خدابنده تصور می شد، با این که در ایام شاه تهماسب مدتی للگی اش را بر عهده داشت، کشت و تمام اموال و وسایل منزل او را در ازای این خدمت دریافت کرد (۸/ص ۲۲۶؛ ص ۶۶۲ و ۱۵/ص ۶۵۵) و سپس با خیرالنساء بیگم مهد علیا به رقابت پرداخت. از این رو، مهد علیا از وی و چندتن از بزرگان نگران و بدبین بود و در امور مملکتی نظر آنها را نادیده گرفته، به رأی خود عمل می کرد. مهد علیا در تدبیری برای دفع آنها سعی کرد جمعی دیگر از امرا را تربیت نموده در برابر آنها قرار دهد؛ از جمله اسکندر بیگ، برادر زاده خلیل خان افشار را در برابر وی قرار داده، تقویت کرد (۱۲/ص ۶۹۵). شورش قلندر فرصتی را پیش آورد تا برای دور کردن خلیل خان از مرکز او را امیر اردو ساخته، برای دفع قلندر اعزام نمایند (۲۱/ص ۱۰۹) که با قتل خلیل خان، دربار از قدرت طلبی و فزون خواهی او رهایی یافت.

۲- بی لیاقتی و نابخردی بعضی از امرای افشار

کفایت، کاردانی و شیوه سلوک فرمانروایان با رعایا و آراسته بودن به عدالت و مدارا در ایجاد رابطه مسالمت آمیز مردم با آنان و تن دادن به اطاعت و فرمان پذیری مؤثر است. برعکس، بی کفایتی، رفتار توأم با خشونت و تحقیر، و ناتوانی در برقراری تعادل میان آحاد جامعه، در نارضایتی و گسست مردم از زمامداران و سرانجام بروز شورش تأثیر عمده دارد. ارزیابی شاملو درباره خلیل خان افشار، که بیشتر اشاره شد و در سرزنش او در مصاف با نیروهای قلندر او را خانی تباه اندیشه وصف می کند که در نهایت

بی تدبیری قدم در آن کوهستان گذاشت و به سبب سوء تدبیر دچار شکست شد (۲۱/ص ۱۰۹) بیانگر این واقعیت است. حمایت گسترده و همه جانبه الوار از قلندر در شورش علیه حکومت مرکزی نیز نشان از نارضایتی مردم داشت که بعضی از امرای نالایق افشار حاکم بر کوه گیلویه زمینه ساز آن بودند.

۳- شرایط ناشی از مرگ مشکوک شاه اسماعیل دوم

مرگ مشکوک شاه اسماعیل دوم زمینه مساعدی را پدید آورد که چندین تن در گوشه و کنار در طلب قدرت و کشورستانی و یا کسب مال و ثروت و یا خیزش علیه صفویه و استفاده از توان مردم در کسوت قلندران ظاهر شوند و هر کدام ایامی را به زد و خورد با نیروهای حامی دولت مرکزی بگذرانند. بحران سیاسی ناشی از مرگ شاه اسماعیل دوم، اختلاف و رقابت شدید میان امرای قزلباش در جهت تصاحب قدرت بیشتر در وضعیت جدید، ضعف حکومت و سستی و بی کفایتی شاه محمدخدابنده، و از سویی نارضایتی مردم از حکومت، زمینه ای را فراهم می کرد که در آن قلندران با ادعای اسماعیل دروغین فرصت لازم را برای شورش به دست آورند.

در طول چهار تا پنج سال نخست سلطنت شاه محمد خدابنده (۹۹۱ - ۹۹۰ - ۹۸۵ ه. ق.)، چهار قلندر ادعای اسماعیل میرزا بودن کردند. بر مبنای آگاهی های تاریخی، شرایط در ارتباط با مرگ اسماعیل دوم تیره و تار بود. قزلباشان مایل بودند که همچنان تیره و تار بماند تا سوء ظن ها را از خود برگردانند، و این شرایط، جوی را پدید می آورد که مدعیان اسماعیل های دروغین بر ادعای خود اعتبار بخشند. گرایش به تقلید از افکار مردی فوت شده، به هر حال به گونه شگفتی از کیفیت موعود باورانه

زندگی فلاکت بار آنان، دادن مقام و مناصب حکومتی به بزرگان و رؤسای قبایل که نزد او می آمدند و بهره مند ساختن مردم از عطایا و بخشش خود (عنایات قلندرانه) و بر پا کردن بساط سلطنت و پادشاهی، در روآوری مردم به وی بی تأثیر نبوده است. او همانند «اسماعیل میرزا»ی واقعی، خود را به لوازم پادشاهی آراست، افسر سروری بر سر نهاد و کمر بند پادشاهی زیب کمر کرد و نقاره خانه عظیمی ترتیب داد. وقتی شهرت قلندر در کوچه و بازار پیچید، اقبال مردم به او بیشتر شد و هر کس در طلب نیل به مناصب بلند و مدارج بالا خود را به او نزدیک گردانید و مراسم پای بوسی و زمین بوسی به جا آورد (برای توصیفی در این باره، ر.ک: ۱۳/صص ۴۱۵-۴۱۶؛ ۳۱/صص ۶۴۰-۶۴۱).

سخن حسینی منشی پرده از روی این واقعیت بر می دارد، آنجا که می نویسد: «مردم واقعه جوی هنگام طلب بر وی ازدحام نمودند. قلندر نیز طعام ها و حلویات رنگارنگ به کار برده، به انواع لبوبات و بنگ و مفرحات میل می نمود و اغذیه بنگیانه به خورد ایشان می داد و هنگام طلوع نشأه بنگ سخنان رنگارنگ می گفت و تبعه و لحقه خود را به مواعید سرشار دور از کار امیدوار می گردانید و آن جماعت اقاویل خیالیه او را در موازین اعتنا و اعتبار وزنی نهاده حضار مجالس نادانی و شولان و لران کوهستانی اسم سلطنت و جهانبانی بر وی اطلاق می کردند» (۱۳/ص ۴۱۵). از این سخن، توانایی قلندر در برپایی سفره شاهانه و تبحر در سخنوری و دادن مواعید و سوسه برانگیز، آشکار می شود که در فریفتن مردم مؤثر بوده است.

نکته دیگر را باید در نوعی قرابت مذهبی بین این مردم با شاه اسماعیل ثانی که به سنی گری اشتها داشت (در این باره ر.ک: ۸/صص ۲۱۳-۲۱۷؛

«مسیحیانیک» [مسیحایی] برخوردار است که از نظر شیعه غالی و دیگر باور داشت های کژآیین، نسبت به روش معمول و یکنواخت جلوس بر تخت سلطنت صفوی، مناسبتر می نمود (۲۰/ص ۳۷۱).

عوامل موقعیت ساز و برانگیزاننده

بی شک، حمایت وسیع و همه جانبه الوار از قلندر، عامل مهمی در پیشرفت کار وی و تسریع شورش او شد. آنها در ابتدا با حمایت بی شایبه، انسانی و مالی، به دعوی قلندر رونق بخشیدند. این حمایتها در گزارشهای آن عصر به جا مانده است. حسینی منشی می نویسد: «از لر کوچک و بزرگ مردم بسیاری بر وی ازدحام نمودند و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر جهت آن بداختر می آوردند و خود را در آوردن اینها و سایر نذورات مثنوب و مأجور می دانستند» (۱۳/ص ۴۱۵). واله اصفهانی نیز متذکر شده است: «مردم آن حدود از اطراف و جوانب، راه آمد و شد به نزد وی می گشادند و دوردستان که پای آمدن به خدمت وی نداشتند، نذور فراوان و پیش کش های سزاوار فرستادند» (۳۱/ص ۶۴۰). در نوشته اسکندر بیک ترکمان هم به این نکته اشاره شده است: «هرکس به ملازمت می رسیده، سجده و پای بوس به طریق معهود وقوع می یافت و دختر صاحب جمال که در هر قبیله بود، بر سبیل نذر می آوردند که شرف فراش او دریابد» (۸/ص ۲۷۳). این حمایتهای بی شایبه نشان می دهد که زور و اجباری در کار نبوده، بلکه مردم منطقه بر اساس باورها و آرمانهایی به حمایت از قلندر پرداختند و آن گونه که مورخان منعکس کرده اند از روی جهالت و نادانی و یا «خریت» (طایفه خر ← ۳۱/ص ۶۴۰) نبوده است.

البته، از این نکته به سادگی نباید گذشت که وعده های قلندر به الوار در جهت بهبودی اوضاع

۹/صص ۵۸۲-۵۸۳؛ ۳۱/ص ۵۵۳) و قلندر ادعا می کرد هموست، جستجو کرد که خود انگیزه دیگری بر حمایت آنان از قلندر بوده است، زیرا حسینی منشی تصریح دارد که اهالی دهدشت به مذهب سنی شافعی گرایش داشتند (۱۳/ص ۴۲۲). بر سنی بودن مردم کوه گیلویه ادله ای می توان یافت. لرهای کوه گیلویه بویژه طوایف «جاکی» و «بندانی» که به عنوان حامیان و هواداران اصلی قلندر از آنان یاد شده، از جمله گروه‌هایی هستند که از جبل السماق شام به کوه گیلویه مهاجرت کرده اند. یکی از وعده‌هایی که اسماعیل دروغین (قلندر) به مردم می داد، فتح منطقه آناتولی بود که پیش از وی شاه اسماعیل‌های دروغین در آنجا ظهور کرده بودند و به تعبیر فاروق سومر، شورشیان ایران را می توان مقلد آنها به حساب آورد. وی سپس از دو شاه اسماعیل دروغین که در آناتولی ظهور کرده بودند، یاد می کند (۱۸/ص ۱۶۱). چنین وعده‌هایی می توانست این قبایل را متوجه زیستگاه اولیه خویش گرداند؛ مردمی که با زیست قبیله ای و شبانکاری، فاقد امتیازات لازم و حقوق سیاسی اجتماعی بودند که حاکمیت موجود از آنان سلب می کرد. بنابراین، نیل به امتیازات بیشتر و بهره‌مندی‌های سیاسی - اجتماعی از مطلوب‌های آنها به حساب می آمد. آن‌گاه که وعده‌های قلندر با آمال درونی آنها هماهنگ می شود، طبیعی است که نجات خویش را در پیوستن به منجی آرمان‌های خود می بینند و به حمایت از او می پردازند. قلندر نیز در ابتدای کار با تدابیر گوناگون توانسته بود این آرزوها را دامن زند و مردم حاشیه نشین را به سوی خود جذب نماید.

عامل دیگر، تشکیل ارتشی از ایلات تاجیک بود که از شور جنگی و اشتیاق بهره‌گیری از غنایم برخوردار و از شور و احساسات لازم برای درگیری با دولتیان

سرشار بودند. تشکیل این لشکر برای دست یازیدن قلندر به عملیات نظامی در راستای تحقق اهداف کورستانی و جهانگیری بود که آن را وعده داده بود. یکی از مبانی اندیشه حکومتی قلندر همین تشکیل سپاه بود که به فراست آن را احساس کرده بود. به نقل واله اصفهانی: «چون در قصه حمزه شنیده بود که پادشاه را از لشکر و سپاه ناچار است به فکر سپه آرایی و ترتیب لشکر افتاده، به جمع آوردن سپاه و لشکر فرمان داد و گروه انبوهی از الوار جانکی و بندانی و سایر قبایل، کمر خدمت وی بر میان بسته، عدد لشکریانش به بیست هزار پیوست» (۳۱/ص ۶۴) و با آن سپاه عازم جهانگیری و کورستانی گردید.

در گزارش شاملو، چند عامل را می توان دریافت کرد که به قلندر کمک نمود تا «صاحب دستگاه شوکت، بلکه مالک کارخانه عظمت» شود: تقلید از گفتار و رفتار شاه اسماعیل ثانی، آگاهی از علوم غریبه، فریفتن دل‌های کوه نشینان ولایت کوه گیلویه با حکمت‌های عملی و ارادت آنها به وی، اشتهار آوازه قلندر و پیوستن هواخواهان دیگر به او. پس از کسب این موقعیت بود که به تعبیر شاملو، به کمک نیروهای خود «آغاز فتنه و فساد نمود و دست تطاول به غارت اموال جماعتی که سرخود را از ربقه اطاعتش می‌پسیدند، گشود» (۲۱/ص ۱۱۰).

در یک جمع بندی، می توان موارد زیر را در زمره عوامل موقعیت ساز قلندر، که او را در سطح رهبری شورش و بسیج مردم تقویت کرد، برشمرد:

۱- بهره‌جستن از اصول و آموزه‌های خیزش برانگیزانه مانند غیبت، رجعت و ظهور، نوعی مهدویت و موعودگرایی؛

انبوه، می توانستند راه بر دشمن ببندند و با پرتاب سنگ و صخره از بالای کوه و انداختن تیر و تفنگ از میان جنگل، آنها را زمین گیر کنند که راه فرار نیز نیابند. توصیف واقعه نگاران از دره «لرکوره» و کوه گران آن، موضعی که سپاه خلیل خان افشار از نیروهای قلندر شکست سختی خورد و خود او بر اثر اصابت تیر کشته شد، اهمیت این عامل طبیعی را در پیروزی های قلندر آشکار می سازد^{۱۵} (ر.ک: ۱/صص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ ۱۳/ص ۴۱۷؛ ۳۱/ص ۶۴۲ و ۸/ص ۲۷۳).

۱۲- سست شدن پایگاه افشارها در کوه گیلویه و پریشانی اوضاع و احوال آنان به تبع نابسامانی و آشفتگی اوضاع دولت صفوی در ایام سلطنت محمد خدابنده و ناتوانی آنان در مهار و سرکوبی شورش و شکستهای پیاپی آنان از قلندر، تا آنجا که بسیاری از افراد آنان در جنگ با قلندر کشته شدند و زنان و دختران ایشان به اسیری گرفته شدند و قلندر برخی از خوئیرویان آنها را برای خود انتخاب می کرد و مابقی را به سپاهیان می بخشید (۸/ص ۲۷۳؛ ۱۳/ص ۴۱۶؛ ۳۱/ص ۶۴۱). وضع افشارها به گونه ای شد که در دهدشت نتوانستند اقامت کنند و آن را رها کرده، حصار دهدشت بی مانعی به دست قلندر افتاد (ر.ک: ۳۱/ص ۶۴۳) و او در خانه خلیل خان افشار، رحل اقامت انداخت (۲۱/ص ۱۱۰).

۱۳- ضعف قدرت سلطنت صفویه در زمامداری شاه محمد خدابنده که پادشاهی بی کفایت و سست اراده بود و اشتغال نیروهای صفوی به درگیریهای نظامی با اوزبکان و عثمانی در سرحدات و نیز درگیری جناح های قدرت در میان قزلباشان که نوعی جنگ داخلی و رویارویی طایفه گری را دامن زده بود. در واقع، منافع طایفه ای بر منافع پادشاهی و سرزمینی ترجیح یافته بود.

۲- ظهور در کسوت قلندری و پارسامنشی که در نظر مریدان و هواخواهان در چهره یک پیشوا ظاهر می شد؛

۳- بروز برخی افعال شگفت انگیز و خیره کننده که در جلب مردم ساده دل مؤثر بود؛

۴- فراهم آوردن حامیان و هواخواهان بسیار به گرد خود از میان توده و رجال سرشناس؛

۵- حمایت ایلات مختلف تاجیک از شولان و لران و اکراد و خلجان و طویف دیگر از وی، بویژه حمایت لره های کوه گیلویه؛

۶- رازآلوده نگاه داشتن عقاید و اهداف خود و پنهان کاری سیاسی - عقیدتی؛

۷- طرح انتساب به یک شاهزاده صفوی که توسط قزلباش ها کشته شده؛ یعنی اسماعیل ثانی که برای مشابهت هر چه بیشتر با او، دندانهای خود را بجز دو دندان کشیده بود؛

۸- احتمالاً نوعی قرابت مذهبی بین نیروهای هواخواه با شاه اسماعیل ثانی و ادعای اسماعیل بودن قلندر برای جلب آنان؛

۹- دادن مواعید به مردم و تمهید مقدمات راه اندازی یک لشکرکشی گسترده برای تسخیر ممالک و تشکیل حکومت و وعده نوعی اصلاح زندگی اجتماعی توده هواخواه؛

۱۰- برخورداری از امکانات مالی که از راه هدایا و نذورات بزرگان و مردم هواخواه دور و نزدیک فراهم شده بود؛

۱۱- استفاده از موقعیت استراتژیک کوهستانی و صعب العبور کوه گیلویه و مقاومت در برابر نیروهای اعزامی دولتی و حصول پیروزی های اولیه. موقعیت استقرار نیروهای قلندر به گونه ای بود که تعدادی اندک نیرو در گذرگاه کوهستانی پوشیده از جنگل

در مجموع، قلندر از نابرابریهای اجتماعی موجود و رنج و پریشانی طوایف تاجیک و سرخوردگی آنان که حاصل بهره‌کشی‌ها و ستمهای نظام اداره ایالات در این دوره بود، نیز از ساده‌دلی مردم بهره‌گرفت و توان بالقوه آنها را در یک جنبش اجتماعی به کار انداخت، لیکن بنا به عللی این شورش نیز مانند دیگر شورشهای پیش و پس از خود در دوره صفویه، به شکست انجامید.

عوامل شکست

شورش شاه قلندر در کوه گیلویه را می‌توان از سنخ جنبشهای اجتماعی با زیربنای مردمی تلقی کرد که در آن عناصری از مشارکت مردمی و نخبگان، یا عناصر شهری، روستایی و بازیگران قبیله‌ای وجود داشته اند (درباره دو سنخ اساسی کشمکش در عصر صفویه، ر.ک: ۲۳/صص ۱۰۱-۱۰۳).

در ارزیابی کلی، فوران جنبشهای اجتماعی دوره صفویه با وجود کثرت انواع و اقسام آنها، دلایلی چند برای شکست آنها اقامه شده که بعضاً در مورد شورش قلندر نیز می‌توان به آنها اعتنا کرد. دلایلی چون: دشوار بودن برقراری و حفظ اتحاد گروههای تحت ستم در سرتاسر خطوط شیوه‌های تولید (شبانکارگی چادر نشینی، دهقانی سهم‌بری و خرده‌کالایی در سه بخش قبیله‌ای، اقتصاد زراعی روستایی و مناطق شهری)، بروز تقسیمات داخلی و تعارض منافع، سازش و کنار آمدن رهبران جنبشها با حکومت پس از به قدرت رسیدن، و سرانجام درهم شکسته شدن جنبشها توسط نیروهای سرکوبگر ایالتی (ر.ک: ۲۳/صص ۱۰۳-۱۰۴).

شورش قلندر نیز با این که در موقعیتی حساس از حیات دولت صفوی، لرزه‌ای بر بنیان ضعیف آن افکنده بود، با این حال همانند دیگر شورشهای عصر

صفویه بدون دستیابی به هدف نهایی، شکست خورد. عواملی در ناکامی این شورش مؤثر بود که علاوه بر عملیات نظامی دولتیان علیه آن، بخشی به ماهیت خود شورش و نحوه رهبری و سازماندهی آن مربوط می‌شود. از جمله این عوامل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- برملا شدن شخصیت و ماهیت واقعی قلندر

این عامل از سوی گزارشگران عصر صفوی مطرح شده است. آنها بر این باورند که در اصل، قلندر شیادی بود که به دروغ خود را اسماعیل ثانی خواند تا «چند روزی که پرده از روی کار او نیفتاده، از لذات نفسانی کام‌ستانی کرده، گروهی از روزگار گیر» (۸/ص ۲۷۴)، اما بتدریج در نتیجه اعمال و سوء رفتار قلندر، «پرده از روی کار او افتاد» و «عقاید خواص الوار درباره او نقصان پذیرفت» (همان) و مردم حمایت خویش از او برداشتند. در این گزارشها (ر.ک: ۸/ص ۲۷۴؛ ۱۳/ص ۳۴۳ و ۳۱/ص ۶۴۲) امور ناستوده‌ای که در خلوت و آشکار از قلندر سر می‌زد و از آن به «شیوه اجلاف بل سنت سیئه اجداد و اسلاف او» و یا «پستی فطرت و دنائت طینت» و فرومایگی و پست فطرتی (۳۱/ص ۶۴۲) تعبیر کرده‌اند و معاشرت با اراذل و افراد دون‌مایه و عدم اندیشه از پیامد رفتار چنین افرادی که «نتیجه‌ای به جز خسران نداشت»، سرگرمی به عیش و عشرت و گستردن «ابواب انبساط و نشاط»، و اموری از این قبیل را مایه بدگمانی و اختلاف عقیده مردم درباره قلندر و فاصله گرفتن از او ذکر کرده‌اند. به نقل اسکندر بیگ ترکمان: «چون قلندر مرد بی عقل ابله طراز بود، روز به روز سخنان کذب آمیز او بر الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای آن قوم درباره او متردد خاطر گشتند» (۸/ص ۲۷۳؛ مقایسه با: ۳۱/صص ۶۴۲ و ۶۴۳).

انتعاش به شب می رسانیدند» (۱۳/ص ۴۱۹)

راجر سیوری، شاید بر همین مبنا، درباره شورشهای اسماعیل های دروغین در این دوره، چنین ارزیابی کرده است که هیچ کدام از آنها استعداد کافی برای ایجاد خطری جدی در برابر حیات دولت صفوی را نداشتند. چرا که مدعیان با کسب قدرت محلی خیلی زود اثبات کردند که این حرکات بازتاب کننده محدودیت و جاه طلبی های آنهاست. به نظر وی، فهم این حقیقت احتمالاً موجب سرخوردگی حامیان آنها شد، همچنانکه باعث بی نزاکتی رفتار آنها در حال بهره مندی از ثمرات پیروزی هایشان گردید (۲۰/ص ۳۷۴).

۳- عدم برنامه ریزی و نقشه معین برای آینده شورش و در نتیجه، عدم تحقق وعده های قلندر و دلسردی مردم از وی

شورش الوار در هواخواهی قلندر بیشتر دستخوش یک شور و احساس عمومی برای رهایی از وضعیت ناپسامان اجتماعی موجود بود. خیزش طوایف و قبایل تاجیک هواخواه قلندر (شورشیان) تنها نتیجه تجلی نارضایتی و نفرت ایشان بود که با آموزه های مذهبی در آمیخته و نوعی خیزش نجات گرایی را دامن زده بود. بنابراین، در رویارویی با نیروی سرکوبگر دولتی در کوه گیلویه، انتظام آن از هم گسست. عدم دور اندیشی و بی برنامه گی قلندر از این قضیه آشکار است که وقتی او که به شیوه قلندران هر صبح، روزی در چمن مجد رو به محل طلوع آفتاب، عاشق وار ادعیه می خواند، ناگاه قرص آفتاب مانند طشت مس سرخی طلوع نمود، او از مشاهده این حالت، مضطرب و سراسیمه شد و فوراً سوار شد و به دهدشت رفت، به امرا و نیروهای خود نیز دستور داد که در پی او به دهدشت روند. برخی بزرگان اصرار کردند که ما می توانیم با استفاده

حتی هنگامی که آوازه لشکرکشی خلیل خان افشار برای سرکوبی قلندر اشتهار یافت، قلندر به بعضی از الوار بدگمان و بی اعتماد گشت و دست از جنگ کشیده، به سوی هویزه و دزفول رفت تا از والی هویزه کمک بطلبد. او در چنین وضعیتی الوار را مرخص کرد که به خانه های خود بروند (۸/ص ۳۷۲؛ ۱۳/ص ۳۱۷ و ۳۱/ص ۶۴۲).

۲- بی تجربگی در امر سلطنت و کاهلی در بسط قدرت و دامنه حکومت

براساس نگرش مورخان رسمی، امر سلطنت و پادشاهی، لوازمی دارد که مدعی آن باید به این لوازم آراسته باشد. علاوه بر شایستگی ذاتی و انتساب به دوده پادشاهی، درایت و مهارت در امور سلطنت، توانایی در گسترش حوزه حکومتی و بسط اقتدار و فاصله گزینی از فرومایگان و افراد پست را از لوازم پادشاهی بر شمرده اند.

از این دیدگاه، گویند «قلندر مزبور در امور سلطنت درایت [خبرگی، کارآزمودگی] و مهارتی نداشت و جوهر احتشاد و استعدادش عارضی بود، در مزید سلطنت و اقتدار خود نتوانست کوشید و به همان قدر ملک که به دست آورده بود بسنده داشته، به کاهلی و کسالت و تن پروری کوشیده، سور و سرور و عیش و حضور چند روزه را مغتنم شمرد» (۱۳/ص ۴۱۶). بنابراین، از سلطنت و پادشاهی به تن پروری قناعت کرده، شتاید امور لشکرکشی و دشمن کشی را بر طاق نسیان گذاشت» (۳۱/ص ۶۴۲). حتی هنگامی که ستاره دولت او رو به افول بود و از هر سویی سپاهیان اعزامی به سوی وی رهسپار بودند، قلندر با خواص خود در «چمن مجد» از جاهای با صفای دهدشت بساط عیش و نشاط برپا کرده بود و «شبی در غایت سرور به روز و روزی در نهایت

انتقال مرکز قدرت از منطقه کوهستانی و دشوار آرند به دهدشت، که سپاه دولتی به راحتی می توانست آن را در محاصره بگیرد، و امکان دفاع دراز مدت را از او سلب نماید، شکست او را تسهیل کرد.

۴- ضعف زیر ساخت فکری و مبانی اندیشه ای

به سبب ضعف یا مبهم بودن بن مایه های ایدئولوژیک، پیوند قلندر و هواخواهان او بر یک پیوند مستحکم مرید و مرادی کار ساز استوار نبود و قلندر نیز ویژگیهای یک رهبر دینی هوشمند و منجی فرهمند را در میان کلیت اقشار جامعه برای خود کسب نکرد؛ حتی بروز رفتارهای ناصواب از او و تزلزل و تذبذب آرای وی در تشکیک گروههایی از طرفداران اولیه اش مؤثر بود. اگر چه داعیه جهانگیری داشت، لیکن به وعده خویشتن تحقق عملی، که امیال طرفداران را برآورده سازد، نبخشید و حتی در نگهداری کوه گیلویه نیز ناکام ماند.

۵- یورش سهمگین نیروهای ائتلافی دولتی به پایگاه

قلندر

اتحاد نیروهای نظامی افشار و ذوالقدر به دستور دولت صفوی برای سرکوب شورش قلندر که منافع خود را در اثر این شورش در خطر نیستی می دیدند و عزم جزم این ائتلاف برای از میان برداشتن او و فقدان طرح و برنامه قلندر در برابر این لشکر کشی در سرکوب وی نقش مهمی داشت. قضیه این لشکر کشی پیشتر در شرح شورش بیان شد، این تهاجم که به دستگیری و کشته شدن قلندر منجر شد، به مقاومت سایر نیروها نیز پایان داد. بدین ترتیب، شورش که چندین سال از اوایل حکومت شاه محمد خدابنده، دولت صفوی و افشارهای حاکم بر کوه گیلویه را به

از موقعیت کوهستان و نیروهایی که در اختیار داریم و نیز توان احضار بیست هزار سوار از طوایف جوانکی و بندانی و غیره با دشمن مقابله نموده، آنها را منهدم نماییم، اما قلندر به گفته های آنها اعتنایی نکرد و تنها بدین گفته اکتفا کرد که وقتی بخت رو به افول باشد، این گونه امور فایده ای نمی رساند.^{۱۶} بنابراین، به دهدشت رفت و در خانه ای که در زیرزمین ساخته بود، پناه گرفت، اما به چنگ نیروهای اسکندرخان افتاد و به قتل رسید (۸/ص ۲۷۴؛ ۱۳/صص ۴۱۹ - ۴۲۰ و ۳۱/ص ۶۴۳).

از طرفی، قلندر نتوانسته بود به وعده هایی که در آغاز به مردم داده بود جامه عمل بپوشاند، بلکه زندگی آنان دستخوش عملیات نظامی مکرر سپاهیان دولتی شده بود که برای خاموش کردن «آتش فتنه آن بنگی ابله طراز در کوه گیلویه» (۸/ص ۲۷۴) به آن سوی گسیل می شدند.

بی شک، تلفات نیروی انسانی، خستگی از جنگ و خونریزی چندین ساله، اختلال در امور اقتصادی و زراعی و گله داری روزمره مردم در تحلیل روحیه رزمی و دلاوری آنها و دلسردی از تداوم حمایت جانانه از قلندر تأثیر خود را گذاشت و آن همه شور و شوق اولیه به پراکندگی و گسستگی نیروها تبدیل شد و به تعبیر مورخ صفویه «آن جمعیت و ازدحام که در اول بر سر قلندر واقع شده، روی به تفرقه و پراکندگی آورده بود. در این هنگام که لشکر فارس به مدافعه او شتافتند ... کسی از اطراف و جوانب به امداد او نیامد؛ لاعلاج در دیواربست آن قلعه تحصن اختیار نموده، اندک مردمی که با او بودند، دو سه روز حرکه المذبحی کردند. از این طرف، غازیان ذوالقدر هجوم آورده ... و قلندر را در همان خانه که می بود گرفته کشان کشان بیرون آوردند»^{۱۷} (۸/ص ۲۷۴ و ۳۱/ص ۶۴۳).

نزاع پرداختند. این تنش همچنان ادامه داشت تا اینکه شاهقلی به دست حسن خان کشته شد و حکومت کوه گیلویه به او انتقال یافت (ر.ک: ۱۰/ص ۱۱۷؛ ۸/صص ۲۷۴-۲۷۵ و ۴۳۳؛ ۱۳/ص ۴۲۱ و ۳۱/ص ۶۴۴). ایمن ستیزه و نزاع بر سر حکومت کوه گیلویه همچنان تا دوره سلطنت شاه عباس اول ادامه داشت^{۱۸} و گزارشگران از آن با عنوان «ذکر فتنه ارشلو و افشار در کوه گیلویه» به تفصیل یاد کرده اند (ر.ک: ۱۳/ص ۴۲۱، ۸/صص ۴۰۹، ۵۰۰ و ۵۲۵). شاه عباس حکومت کوه گیلویه را از دست افشارها - که عمدتاً از دو طایفه گندوزلو و ارشلو بودند- بیرون آورد و به الله ویردی خان سپرد و پس از مرگ وی به پسرش امامقلی خان رسید (۱۳/صص ۴۲۲ و ۴۳۰ و ۸/صص ۵۲۵ و ۱۰۸۸).

۳- بروز شورشهای دیگر تحت نام شاه اسماعیل ثانی در چند نقطه از کشور که مدتی حکام صفوی در آن مناطق را به خود مشغول کرد؛ حتی برخی از این شورشها چنان دامنه پیدا کرد که امرا و بزرگان محلی هم دچار تردید شده، خود را به اسماعیل های دروغین نزدیک گردانیدند.

مورخان عصر صفویه در گزارش پیامد واقعه شاه قلندر بر این نکته تأکید نموده اند. اسکندر بیگ ترکمان می نویسد: «القصه بعد از قضیه قلندر مذکور دیگر قلندران بنگی را هوس اسمعیل میرزائیت در سر افتاده، در چند محل این غوغا و شورش به هم رسیده، در هر چند روز اسمعیل میرزایی در هر ولایت پیدا می شد و مردم بر سر او جمع شده، باز پراکنده می شدند» (۸/ص ۲۷۵). او سپس شورش سه تن از این قلندران را گزارش می کند و می گوید تا چهار پنج سال آغاز دولت نواب سکندرشان [سلطان محمد خدابنده] زمزمه و گفتگوی جناب اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود. یکی از این قلندران در لرستان و چمچال در میان کردها و لرهای همدان و دیگر نواحی

خود مشغول کرده بود و باعث آوارگی و استیصال افشارها و کشته شدن امرای بزرگی از آنان، چون خلیل خان، محمودخان و دیگران و تاراج اموال و اسباب و احشام بسیار آنها گشته بود، با همکاری و اتفاق قزلباشان افشار و ذوالقدر در هم کوبیده شد.

پیامدهای شورش قلندر

شورش قلندر در کوه گیلویه به نوبه خود پیامدهایی را به دنبال داشت که اهم آنها را می توان به شرح زیر برشمرد:

۱- موقعیت سیاسی افشارها در کوه گیلویه متزلزل شد و در ایام شورش متحمل خسارات فراوان، تلفات انسانی و زیانهای مالی جبران ناپذیر شدند و برخی از امرای بزرگ آنان، نظیر رستم خان، خلیل خان و محمودخان در مصاف با نیروهای قلندر یا درگیر و دار نبرد بر اثر حوادث دیگر کشته شدند (ر.ک: ۳۱/صص ۶۴۱-۶۴۲).

۲- بروز اختلاف و دو دستگی بین امرای افشار که به دنبال شکستهای پی در پی رخ نمود و هر گروهی از آنان امیری را به عنوان حاکم خود انتخاب کرده، گرد او جمع می شدند. برای نمونه، پس از قتل قلندر، اسکندر خان در ایالت کوه گیلویه مستقل شد، اما بعد از اندک زمانی، به تعبیر گزارشگران «جمعی از مفسدان افشار» بر سر شاهقلی بیگ، فرزند خلیل خان جمع شدند و او در پی حکومت کوه گیلویه در حرکتی غافلگیرانه، اسکندرخان را به قتل رسانید و خود را شاهقلی خان نام نهاد و لوای حکومت برافراشت. اما حسن بیگ، فرزند عبداللطیف بیگ افشار که از نزدیکان خلیل خان و میرزاده های سلسله افشار بود، با او به ستیزه پرداخت و خود را حسن خان نامید و جمعی از طوایف افشار ریاست او را پذیرفته، با شاهقلی خان به

ظاهر شد و به سرعت لشکریانش به ده هزار نفر رسید و در آن نواحی، امراء و ارباب مناصب تعیین نمود. دیگری در طولش واقع در گیلان ظاهر شد و با هواخواهانی که به او پیوستند، به اردبیل آمد. سومی در غور و حدود فراه خراسان ظهور کرد و جمعی کثیر از مردم "خرد مفلسان فتنه طلب" آن ناحیه به او پیوسته، بنای شورش نهاد^۹ (۸/ص ۲۷۵؛ ۱۰/ص ۱۱۷ و ۱/صص ۱۱۵ - ۱۱۴).

همین سخنان را واله اصفهانی در اثر خویش به تفصیل و بی کم و کاست با الفاظی رکیک تر آورده است (۳۱/صص ۶۴۴ - ۶۴۷): «القصه بعد از قتل قلندر هر قطره خونی از آن دیو سیرت آدمی صورت، قلندر دیگر شده در اطراف دیار و بلاد به وسیله این دعوی باطل، داد فتنه و فساد دادند و در هر گوشه اسماعیل میرزایی جدید به هم رسیده، به هوای بنگ، اساس سلطنت و پادشاهی فروچید و کار به دست بیکاران هر دیار افتاده، چند روزی به بهانه متابعت آن بنگیان مادرزاد، ابواب فتنه و فساد بر روی عباد و بلاد می گشادند و در هر گوشه، بی توشه ای از این خرمن، خوشه ای برده، خود را اسماعیل میرزا می شمرد...» (همان/ص ۶۴۴).

افروخته ای نظنزی نیز از ظهور سه قلندر در سبزوار و زمین داور، همدان و کوه گیلویه یاد می کند؛ با این تفاوت که ظهور شاه قلندر را بعد از آن دو ذکر می کند و می نویسد: «از هر طرف جاهلی غافل سر برداشت و جماعتی از مردم بی سامان، پریشان بر ایشان جمع شده، باعث تشویش خاطر اهالی هر بلاد و دیار می گردید و حکام آن حدود به رفع و دفع آن گروه مکروه کوشید، لوازم کشش به ظهور می رسید» (۱/ص ۱۱۴)؛ تا نزدیک به آن رسید که تخم قلندر از میان خلق برافتند (۳۱/ص ۶۴۷).

۴- ایجاد یک قدرت محلی و جداسازی موقت

کوه گیلویه از حکومت مرکزی و در واقع، به چالش کشاندن دولت صفویه، که یکی از دغدغه های محمدشاه خدابنده در اوایل سلطنتش براندازی آن بود و برای سرکوب این قدرت نوظهور، بسیاری از توان نظامی خود را به کار گرفت تا سرانجام با بسیج نیروی نظامی ایلات قزلباش ذوالقدر و افشار، آن را مهار کرد.

۵- خروج ملا هدایت آرندی از مردم قریه آرنده کوه گیلویه در جایی که قلندر شاه ظهور کرده بود. او که در جوانی نزد شیخ حبیب الله بصری تلمذ کرده بود، پس از بازگشت به دهدشت در ایام سلطنت شاه عباس اول، پس از بروز کشف و کراماتی در میان مردم، جمعی از اکراد و الوار را به خود متمایل کرد و رفته رفته پیروانش افزوده شد و اهالی دهدشت که به تعبیر صاحب ریاض الفردوس «در آن وقت همگی سنی و شافعی - مذهب بودند، از ظهور و خروج باطلش انواع استبشار و خرمی نموده، مهمانیها و ضیافات می نمودند» (۱۳/ص ۴۲۲) و مردم ولایات فیلی و بختیاری و جوانکی و بندانی و چرام ممسنی برای او نذورات می آوردند. او دستور داد در آرنده، معبدی برایش بسازند و لوازم مورد نیاز از پوشیدنی و خوردنی و مفروش تدارک ببینند. ملا هدایت در آن معبد به اعمال مخصوص ریاضت پرداخت و با کارهای شگفت انگیز توانست مردم را مجذوب خود سازد. وی آن گاه ادعای مهدویت نمود و بلاد شاپور و لرستان چرام ممسنی را به یکی از مریدان خود داد و کلیان از قرای بلاد شاپور را به سلطان شاه کور آرندی - که مردی گیوه کش بود - داد و برخی دیگر از یاران خود را بر مناطق دیگر گماشت. این قیام با ورود الله ویردی خان که از طرف شاه عباس ولایت کوه گیلویه یافته بود، سرکوب شد، اما خان مزبور برای "دفع مواد استبداد ارباب فتنه و فساد" کشتار سختی از مردم و بزرگان منطقه نمود (ر.ک: ۱۳/صص ۴۲۲ - ۴۲۴).

۶- با همه اشتغالاتی که جنبش شاه قلندر برای حکومت صفوی پدید آورد و ضرباتی که به قدرت افشارها در کوه گیلویه وارد ساخت، لیکن این شورش نتوانست دگرگونی خاصی در ساختار قدرت صفویه و نظام مالکانه و وضعیت اقتصادی، و همچنین در موقعیت گروههای تولید ایجاد نماید، بلکه دولت مرکزی با سرکوب این شورش، بسیاری از حامیان قلندر و شورشگران را از دم تیغ گذرانید و افشارها بار دیگر حکومت کوه گیلویه را حداقل تا زمانی که در قلمرو حکومت الله ویردی خان قرار گرفت، در دست گرفتند.

نگرش مورخان رسمی درباره شورش

مورخان رسمی عصر صفویه که در جانبداری و هواخواهی از صفویه به نگارش وقایع پرداخته اند، معمولاً به شورش هایی از این دست با خصومت برخورد کرده اند که نشان از دشمنی و نفرت دولتیان از این شورشها دارد. این گونه شورشها را، اعمالی خودسرانه و از روی خبث طینت، و نوعی خیانت علیه ولی نعمت؛ یعنی شاه توصیف کرده اند. از این رو، با عبارات تند و زننده از شورشیان یاد شده و اقدام آنها نکوهش شده است. در نگاه این مورخان، دولت صفویه، دولتی مشروع و «ابدنیان» و «ابدمدت» تلقی می شده که هر گونه شورش علیه آن امری کفر آمیز و ارتدادی محسوب می شده است. درباره شاه قلندر و مردمی که در شورش او شرکت داشتند نیز موضع گیری گزارشگران واقعه، حاکی از مخالفت و سرزنش او و تأیید نظام صفوی است. از این رو، با عناوین و عبارات زننده ای از آن یاد کرده اند. از شخص قلندر با صفاتی از این قبیل یاد کرده اند: «ابله طراز»، «دیوانه عاقل نما»، «مرد بی عقل ابله طراز»، «کام ستان در پی لذات

نفسانی»، «بنگی ابله طراز» (ر.ک: ۸/صص ۲۷۲ - ۲۷۴)، «منکوس بخت منحوس اختر»، «شریر» (۱۳/صص ۴۲۰)، «بدهال»، «بی سرو پا»، «ابله طراز»، «گمراه»، «نابکار»، «بنگی لوت خوار»، «گمنام»، «بنگی مادرزاد»، «بی مغز»، «شکم پرست»، «اهل عیش و عشرت»، «بی باک»، «فرومایه و پست فطرت»، «بداختر»، «بدسیر»، «غدار مکار» (۳۱/صص ۶۱۷-۶۳۹-۶۴۴؛ ۱۳/صص ۴۱۸، ۲۱، ۲۱۰-۱۱۱ و ۳۲/صص ۹۵)، از اصل قیام با تعابیر: «خروج»، «واقعه غریبه»، «دکان سلطنت و پادشاهی»، «دعوی پادشاهی»، «طغیان»، «فتنه»، «شورش و فساد»، یاد شده (۸/صص ۲۷۲-۲۷۴؛ ۱۳/صص ۴۱۸؛ ۳۱/صص ۶۳۹ و ۶۴۴ و ۲۱/صص ۱۰۹-۱۱۱) و قیام کنندگان را با عبارات: «نادانان صحرايي»، «منحرف از جاده عقل»، «گروه بی عقل»، «بی دولتان» (۸/صص ۲۷۲-۲۷۴)، «مردم واقعه جوی هنگام طلب»، «حضار مجالس نادانی»، «اراذل و ادانی»، «الوار نابکار» (۱۳/صص ۴۱۴-۴۲۰)، «طایفه خر»، «سپاه روسپاه»، «زیاده سران الوار» (۳۱/صص ۶۴۲)، «جماعت سفیه مرتبت»، «ساده لوحان روزگار»، «الوار دناءت پیشه» (۲۱/صص ۱۰۹-۱۱۱) وصف کرده اند.

سخنان، وعده ها و فعالیت های تبلیغی قلندر در میان مردم برای پیوستن به قیام را، گشودن ابواب حيله و تزویر، «خیالات فاسد»، «لافهای گزاف»، «سخنان واهی»، «هذیانات و حکایات دروغ بی فروغ»، «سخنان کذب آمیز»، «خدعه و حيله»، «فنون لطایف و تدابیر»، «اقاویل خیالیه»، «ترهات دور از کار»، «تافته و بافته خیالات بنگ و جنون»، «هذیانات و مهملات» (۸/صص ۲۷۲-۲۷۴؛ ۳۱/صص ۶۳۹-۶۴۴ و ۱۳/صص ۴۱۴ و ۴۱۵) نامیده اند. برای نمونه، حسینی منشی، قلندر را مردی افیونی که در اثر استعمال بنگ، سخنانی بر زبان می راند و به مردم که اغذیه بنگیانه خوردشان می داد و وعده هایی خلاف واقع می داد، تصویر کرده است (۱۳/صص ۴۱۵).

واله اصفهانی نیز نوشته است: "شاه قلندر به هنگام طلوع نشئه بنگ، لافهای گزاف می زد و ایالت و حکومت می داد... قلندر نیز رواج کار خود را در توقف آن دیار [کوه گیلویه] دیده، به کام دل بر سر خوان الوار، شکم پرست و لوت خوار گردید... و آن طایفه خر را به سجده و پای بوس خود مأمور گردانید. ایشان نیز به طوع و رغبت تمام، اطاعت فرمان وی را وسیله وصل به مناصب بلند و مدارج ارجمند شمرده، دختران صاحب جمال خود را تا به شرف همخوابگی و فراش وی رسانند، بر سبیل نذر به خلوت خاص وی می فرستادند" (۳۱/صص ۶۴۰-۶۴۱).

نتیجه

شورش قلندر در کوه گیلویه، در زمامداری شاه محمد خدابنده، مولود اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود بود و از برخی آموزه های مذهبی و گرایشهای عقیدتی به مثابه وسیله ای برای نیل به هدف خود استفاده کرد. زمینه ها و شرایط اجتماعی و چالشهای برآمده از مناسبات اجتماعی در گرویدن مردم منطقه به این جنبش مؤثر بوده است. تضادهای اجتماعی-اقتصادی موجود، حاکمیت شدید رؤسای ایلی قزلباش بر منطقه، کشمکش قدرت در دربار صفویه و پریشان حالی اوضاع حکومت در زمامداری محمد خدابنده که از کفایت لازم برخوردار نبود، به همراه تمایزات اعتقادی متأثر از جایگاه فرهنگی و اجتماعی، زمینه شورش مردم و رویارویی آنها را با نظام حکومتی فراهم ساخت. در این شرایط نباید از میراث اعتقادی و اجتماعی جنبشها و تفکرات آیین های پیشین که اندیشه قلندر از آنها متأثر بود، غافل بود. در واقع، قلندر همسو با گرایشهای اعتقادی و خواسته های اجتماعی مردم فرو دست به هدایت تحرک اجتماعی آنها پرداخت و نیروی بالقوه

آنها را به یک خیزش تهدید کننده ضد حکومتی، اما ناکام، مبدل ساخت. جنبش وی در صورت پیروزی و توسعه دامنه، می توانست هم نظام سلطنتی صفویه و هم دستگاه روحانیت رسمی شیعی را با چالش جدی ایدئولوژیکی-اجتماعی مواجه سازد و آوازه ظهور اسماعیل ثانی طرحی بود که می توانست این سرنوشت را به ارمان آورده. مگر نه این که شاه اسماعیل ثانی به قلع و قمع دودمان صفوی، قتل عام بزرگان دربار و سران قزلباش، و رویکرد مذهبی به تسنن و نیز ستیزه و خصومت ورزی با دولت روم (عثمانی) پرداخت و بهانه قتل او نیز همین اقدامات بود؟

پی نوشت ها:

- ۱- ر.ک: ۱/صص ۱۲۰؛ ۱۱۷؛ ۸/صص ۲۷۲-۲۷۴؛ ۱۰/صص ۱۱۶-۱۱۷؛ ۳۱/صص ۶۳۹-۶۴۳؛ ۱۳/صص ۴۱۴-۴۲۰ و ۳۲/ص ۹۵.
- ۲- وحید قزوینی اسامی امرای طایفه افشار را که صاحب طبل و علم و در حین ارتحال شاه تهماسب اول در حیات بوده اند بدین شرح ذکر کرده است: امیر اصلان سلطان ارشلو، خلیل خان، محمود سلطان، قلی سلطان برادر یعقوب سلطان، اسکندر خان، یکان سلطان، خسرو سلطان کوراغلی (۳۲/ص ۷۳).
- ۳- سرزمین اصلی افشارها دشت قبچاق در ترکستان بود. بنابر داده های تاریخی، در اواخر دوره سلجوقی دسته بزرگ از افشارها این سرزمین را ترک کردند و به ایران آمدند. دسته ای از افشار به سرکردگی یعقوب بن ارسلان افشری ظاهراً پس از ۵۴۳ ه. ق. به خوزستان مهاجرت کردند. آمدن یکی از امیران برجسته ایل افشار به نام آید غدی، معروف به شمله یا شومله از همدان به خوزستان و اشاره ابن اثیر به گرد آمدن جمع بسیاری ترکمان در خوزستان در ۵۵۰ ه. ق. اقامت طایفه هایی

ادعای آنکه شاه اسماعیل است... (۳۲/ص ۹۵).

۸- برای آگاهی از طریقه قلندریه، معانی و تعبیر درباره این گروه و ارتباط با ملامتیه، ر.ک: عبدالحسین زرین کوب، **جستجو در تصوف ایران**، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷، صص ۳۵۹-۳۷۹.

۹- تفصیل قضیه مرگ شاه اسماعیل و روایت‌های مختلف درباره علت مرگ او در: ۸/صص ۲۲۰-۲۲۱؛ ۹/ص ۵۸۵؛ ۱۰/صص ۱۰۰-۱۰۱؛ ۱۲/ص ۶۵۳؛ ۱۳/صص ۴۹-۴۱۰؛ ۱۵/صص ۶۴۵-۶۴۷ و ۳۳/صص ۱۳۹-۱۴۴.

۱۰- حسینی استرآبادی نوشته است که نیروهای قلندر بر سر رستم بیگ به شیراز داخل شده، ایشان را به قتل رسانیده، الکاء را به تصرف خود در آوردند (۱۰/ص ۱۱۷).

۱۱- قاضی احمد قمی، واقعه قتل خلیل خان افشار را در سال ۹۹۸ ه. ق. نوشته است (۱۲/ص ۷۱۴).

۱۲- در گزارش استرآبادی بدون اشاره به نقش ذوالقدرها آمده است که اسکندر بیگ از پادشاه خواست که اگر حکومت کوه گیلویه را به او بدهد، تعهد می‌کند که قلندر را از میان بردارد (۱۰/ص ۱۱۷). در تاریخ قزلباشان، اسکندر خان را از امرای افشار، حاکم سمیران و بعضی الکاء کوه گیلویه ذکر کرده که شاه قلندر در دهدشت به سعی او مقتول گشت (۶/ص ۵۶).

۱۳- قاضی احمد قمی در آخر وقایع سال ۹۹۰ ه. ق. آورده که در این ایام قاصدی از یزد آمده خبر قتل قلندر کوه گیلویه را رسانید که امرای فارس و کوه گیلویه به سرکردگی امت خان تواجی [تواجی] باشی بر سر او رفته، او را دستگیر کرده به قتل رسانیدند و متعاقب کس [ملازم، فرستاده] خان مشارالیه سر او را به درگاه عالم پناه می آورد. بعد از نزول اجلال به دارالسلطنه هرات، ملازم امت خان سر بی قدر قلندر ابتر را آورده و در کرباس قرمزی بسته، در دروازه

از ایل افشار را از آغاز دهه ۵۴۰ ق. یا حتی پیش از آن تاریخ، در خوزستان تأیید می‌کنند. بدلیسی نیز در **شرف‌نامه** از ترکان افشیری، تابع سلجوقیان به سرکردگی حسام‌الدین شوملی نام می‌برد که حاکم منطقه لرکوچک در خوزستان بود. از قرن ۷ تا ۱۰ ق. از افشارهای ساکن خوزستان آگاهی درست و روشنی در دست نیست. در دوره صفوی باز به نام افشارها و شمار انبوه مردم این ایل در سرزمین خوزستان در متون آن دوره بر می‌خوریم که در کوه گیلویه، رامهرمز، دورق، شوشتر و دزفول پراکنده بودند (برای آگاهی بیشتر درباره افشار، خاستگاه قومی، مهاجرت و پراکندگی آنها، ر.ک: ۲/صص ۴۹۲-۴۹۷).

۴- در ادامه مطلب آمده است: «پس از آن شاهرخ سلطان و شاهقلی سلطان و تمور سلطان و سنجاب سلطان و بداق سلطان و حسن سلطان و مراد سلطان و سوندوک سلطان و سایر امرای افشار قشون در قشون در صف عساکر منصوره پیوستند» (۱، ۱۲/ص ۲۰۱).

۵- در تاریخ الفی، در حوادث ایام شاه اسماعیل دوم اشاره می‌کند که امیر اصلان افشار از امرای معتبر الوس قزلباش بود و به جز خلیل خان دیگری در میان الوس افشار که از سی هزار هزار خانه زیاده اند؛ مثل او نبود (۷/ص ۷۶۵).

۶- برای توصیفی از اوضاع سیاسی دوره شاه محمد خدابنده صفوی، ر.ک: ۱/صص ۷۷-۳، ۹-۶۲۶-۵۹۱ و برای نگرشی مبتنی بر تحلیل از حوادث این دوره، ر.ک: ۵/صص ۶۹-۷۷؛ ۱۹/صص ۶۸-۷۲ و ۱۶/صص ۳۳۵-۳۳۹.

۱- ر.ک: ۱/صص ۱۱۷-۱۲۰؛ ۸/صص ۲۷۲-۲۷۴؛ ۱۰/صص ۱۱۶-۱۱۷؛ ۳۱/صص ۶۳۹-۶۴۳؛ ۱۳/صص ۴۱۴-۴۲۰ و ۳۲/ص ۹۵.

۷- وحید قزوینی نوشته است: شخص قلندری به

نشینند، از چهار جهت مرغ گذار نمی تواند کرد(۱/ص۱۱۷). در همین موضع حکام دولتی با لشکر نامعدود پنج شش نوبت به جنگ قلندر رفتند، لیکن در پناه همین موقعیت استراتژیک نتوانسته بودند بر وی دست یابند.

۱۶- درباره شاه اسماعیل ثانی نیز گفته شده که: «در علم نجوم سر رشته داشت. چون علامتی از ذوات الاذئاب ظاهر شد، از ظهور آن علامت استدلال بر عدم ثبات عمر و دولت خود نمود. از این رو، اکثر شاهزادگان، از برادران و بنی اعمام را به دیار عدم فرستاد»(۸/ص۲۱۸؛ ۱۰/ص۱۰۰؛ ۱۳/ص۴۰۹ و ۳۲/ص۸۱).

۱۷- به نوشته حسینی استرآبادی، چون سرداری و حکومت اسکندرخان به گوش گروه الوار رسید، دست از اطاعت قلندر کشیده به خدمت اسکندرخان شتافتند و عذر تقصیر خود خواستند(۱۰/ص۱۱۷).

۱۸- برای آگاهی از خودسری های افشارها در کوه گیلویه و برنامه های شاه عباس اول برای کنار گذاشتن آنها ر.ک: ۸/صص ۷۹۰-۷۹۵ و ۸۳۳-۸۳۵

۱۹- استرآبادی ظهور سه قلندر را در ولایت ترشیز، الکاء چمچال همدان (که ده هزار نفر از اکراد به او پیوستند)، و فراه نوشته است(۱۰/ص۱۱۸). ملا کمال به دو قلندر، یکی در قندهار(که بعضی محال زمیندار و غیره را گرفت) و دیگری در کوه گیلویه فارس اشاره کرده است(۲۶/ص۴۷). وحید قزوینی علاوه بر قلندر کوه گیلویه، از سه قلندر دیگر که پس از وی ظهور کردند، نام برده: یکی در چمچال، دیگری در حدود فراه و دیگری در طوالش(۳۲/ص۹۵).

منابع:

۱- افوشته ای نطنزی، محمود بن هدایت الله: **نقاوه الاثاری ذکرا لالاخیار**، به اهتمام احسان اشراقی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.

مدرسه میرزا آویختند. سپس شعری را که مولانا قوام‌الدین شیرازی در تاریخ آن فتح سروده آورده که بیت آخر آن چنین است: چو تاریخ این فتح می خواستم / «گریز مخالف» موافق افتاد(۱۲/ص۷۳۶). شاملو، متفاوت از دیگران نوشته است که: در هنگام محاصره قلعه دهدشت، باران عظیمی بارید و یک طرف دیوار حصار فروریخت و اسکندر خان آن را نشانه پیروزی دانست و لشکری را فرمان حمله داد و حصار را متصرف شد. پس از سه روز ساکنان حصار قلندر را گرفته و به خدمت خان آوردند. در همان روز به بدترین سیاستی یه قتلش رسانیده، فرزند او را مقید ساخته، به دربار فرستادند(۲۱/ص۱۱۱).

۱۴- تتوی و قزوینی نیز درباره او نوشته اند: «شاه اسماعیل را از هیچ طرف منازعی نبود و سلاطین اطراف از او به غایت در حساب بودند، به تخصیص رومیان که... یکبارگی از وی هراسان شدند و همچنین عبدالله خان از بک ایلچیان فرستاده اظهار اتحاد نموده و دزد و قطاع الطریق از بیم سیاست شاه اسماعیل بالکلیه ترک حال خود کردند. و با آن که در ایام سلطنت شاه اسماعیل در هیچ یک از ممالک ایران حاکم معین نشده بود، و راهها در کمال امنیت می بود و کسی بر ظلم قدرت نداشت. و قزلباشان که بر ظلم حریصند، از بیم سیاست او از رعیت تحمل صد گونه خواری می کردند. و امرای قزلباش را مجال آن نبود که با یکدیگر در خلوت نشسته مشورت کنند»(۷/ص۷۶۹).

۱۵- افوشته ای در توصیف قریه «آرند» از قرای کوه گیلویه، محل ظهور و استقرار اولیه قلندر می گوید که در دره کوهی واقع است و کوه های بلند البرز مانند پیرامن آن موضع سر به فلک کشیده و آن قریه دو راه دارد که سوار درغایت صعوبت به آنجا می تواند رفت و در هریک از آن دو راه که سه کماندار و تفنگچی

۱۳- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود: **ریاض الفردوس خانی**، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۵.

۱۴- رربورن، کلاوس میثائیل: **نظام ایالات در دوره صفویه**، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.

۱۵- روملو، حسن بیگ: **احسن التواریخ**، تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران ۱۳۵۷.

۱۶- رویمر، هانس روبرت: **ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰م**، ترجمه آذراهنچی، دانشگاه تهران ۱۳۸۰.

۱۷- سلطانی، محمدعلی: **قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق**، ج ۲، مؤسسه فرهنگی نشر سها، کرمانشاه ۱۳۷۷.

۱۸- سومر، فاروق: **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی**، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، نشر گستره، تهران ۱۳۷۱.

۱۹- سیوری، راجر: **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیز، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲.

۲۰- _____: **تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی (مجموعه مقالات)**، ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرام، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۲.

۲۱- شاملو، ولی قلی: **قصص الخاقانی**، تصحیح حسن سادات ناصری، ج ۱، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۱.

۲۲- شفیع کدکنی، محمدرضا: **قلندریه در تاریخ**، **دگردیسیهای یک ایدئولوژی**، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۶.

۲- بلوکباشی، علی "افشار": **دایره المعارف بزرگ اسلامی**، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۹، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۷۹.

۳- بیات، اروج بیگ: **دون ژوان ایرانی**، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۸.

۴- پارسا دوست، منوچهر: **شاه محمد، پادشاهی که شاه نبود**، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۸۱.

۵- **تاریخ ایران (دوره صفویان)**، پژوهش در دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، جامی، تهران ۱۳۸۰.

۶- **تاریخ قزلباشان: مجهول المؤلف**، به اهتمام میرهاشم محدث، انتشارات بهنام، تهران ۱۳۶۱.

۷- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی: **تاریخ الفی (تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سالهای ۹۸۴-۸۵۰ ق.)**، تصحیح علی آل داود، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۸.

۸- ترکمان، اسکندر بیگ: **تاریخ عالم آرای عباسی**، زیر نظر ایرج افشار، چاپ سوم، ج ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۲.

۹- جنابدی، میرزا بیگ حسن بن حسینی: **روضه الصفویه**، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۷۸.

۱۰- حسینی استرآبادی، حسین بن مرتضی: **تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی**، به کوشش احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۶.

۱۱- حسینی فسایی، میرزا حسن: **فارسنامه ناصری**، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، چاپ دوم، ج ۱، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۸.

۱۲- حسینی قمی، قاضی احمد: **خلاصه التواریخ**، تصحیح احسان اشراقی، ج ۱ و ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.

- ۲۳- فوران، جان: **مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی - ایران**، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۸.
- ۲۴- کسروی تیریزی، احمد: **تاریخ پانصد ساله خوزستان**، دنیای کتاب، تهران ۱۳۸۱.
- ۲۵- کیا، صادق: «نقطویان یا پسیخانیان»، **ایران کوده**، شماره ۱۳ (انجمن ایرانیویچ)، ۱۳۲۰ یزدگردی.
- ۲۶- ملا کمال: **تاریخ ملاکمال**، ضمیمه خلاصه التواریخ (تاریخ صفویان)، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، چاپ فروردین، اراک ۱۳۳۴.
- ۲۷- منشی قزوینی، بوداق: **جواهرالخبار**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران ۱۳۷۸.
- ۲۸- میراحمدی، مریم: **دین و مذهب در عصر صفوی**، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۹- نبئی، ابوالفضل: **نهضت های سیاسی و مذهبی در تاریخ ایران**، ج ۱، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶.
- ۳۰- نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری فرد: **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه**، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۱.
- ۳۱- واله اصفهانی، محمدیوسف: **خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)**، به کوشش میرهاشم محدث، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۷۲.
- ۳۲- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر: **تاریخ جهان آرای عباسی**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سعید میرمحمد صادق، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.
- ۳۳- هینتس، والتر: **شاه اسماعیل دوم صفوی**، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۱.